

بسترهای زمینه‌ساز طلاق و تأثیرپذیری آن از تغییرات نهاد خانواده در شهر تهران: مطالعه‌ای کیفی با استفاده از روش‌شناسی نظریه بنیادی

محمود قاضی طباطبایی^۱

ملیحه علی مندگاری^۲

افزایش فروپاشی ازدواج‌ها یکی از چالش‌های اساسی زندگی خانوادگی در عصر کنونی است. در کشور ما آمار طلاق، روند صعودی را در طی سالیان اخیر تجربه کرده است. امروزه، طلاق دیگر یک مشکل فردی نیست؛ بلکه یک فرآیند چند مرحله‌ای است که نه تنها بر نحوه ارتباط افراد خانواده تأثیر می‌گذارد، بلکه کل جامعه را درگیر مشکلات عمیق و جبران‌ناپذیری می‌کند. از اینرو در این پژوهش، با استفاده از روش‌شناسی نظریه بنیادی، با در نظر گرفتن شرایط خاص جامعه ایران، نظام مشترک معنایی و فهم تفسیری مطلقه‌ها از بسترهای زمینه‌ساز طلاق در شهر تهران، مورد بررسی قرار می‌گیرد و فهم جدیدی در قالب روابط و الگوهای معنادار در ارتباط با چگونگی تأثیرپذیری علل طلاق از فرآیند تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها و نیز تغییرات نهاد خانواده ارائه شود. بدین منظور ۴۰ فرد مطلقه تهرانی، با دوروش نمونه‌گیری هدفمند و نظری انتخاب و از طریق انجام مصاحبه عمیق مورد مطالعه قرار گرفتند. تحلیل داده‌ها با استفاده از استراتژی نظریه بنیادی نشان داد که مهمترین عوامل زمینه‌ساز طلاق را می‌توان در سه سطح خرد، میانی و کلان دسته‌بندی نمود. جمع‌بندی یافته‌های کیفی مؤید آن است که؛ زوجین به عنوان تصمیم‌گیرندگان اصلی، با تعمق و تأمل در مورد زمینه‌های تسهیل‌کننده یا بازدارنده طلاق درون زندگی مشترک، بسترهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیرگذار بر طلاق، نوع نگاه جامعه و افراد به طلاق و میزان و نحوه سازگاری با شرایط بعد از طلاق، در مورد تداوم زندگی مشترک و یا جدایی و طلاق تصمیم‌گیری می‌کنند.

۱. دانشیار گروه جمعیت‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، smghazi@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران و بورسیه هیئت علمی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه یزد، malimandegari@gmail.com

واژگان کلیدی: خانواده، تغییر ارزش‌ها و نگرش‌ها، رضایت زناشویی، طلاق، مصاحبه عمیق، روش‌شناسی نظریه بنیادی.

مقدمه

نهاد خانواده در دنیای کنونی، به طور گسترده‌ای طلاق را تجربه می‌کند؛ البته این بدان معنا نیست که در گذشته با این پدیده مواجه نبوده، ولیکن طلاق نیز مانند تمام پدیده‌های دیگر، تغییر ماهیت یافته و به نظر می‌رسد نسبت به گذشته، پدیده‌ای عادی و عملی به هنجار انگاشته می‌شود. زمانی طلاق آخرین راه حل یک زندگی مشترک محسوب می‌گردید و تا رسیدن به آن نقطه پایانی، تمامی راه‌ها برای تداوم زندگی زناشویی آزمون می‌شد، اما اکنون طلاق همچون ازدواج، امری طبیعی محسوب می‌شود و در اکثر جوامع، روشی پذیرفته و نهادینه شده برای پایان ازدواج است (والچاک ۱۳۶۶: ۱۳-۱۲).

به اعتقاد جامعه‌شناسان، تبدیل طلاق به مسأله اجتماعی، مستلزم تبدیل شدن از یک گرفتاری خصوصی و شخصی، به یک مسأله عام ساخت اجتماعی است و زمانی به عنوان مسأله اجتماعی مطرح می‌شود که از حد معینی خارج شده و فراوانی آن غیر متعارف گردد. بدین لحاظ امروزه، طلاق دیگریک مشکل فردی نیست؛ بلکه یک فرآیند چند مرحله‌ای است که نه تنها بر نحوه ارتباط افراد خانواده تأثیر می‌گذارد، بلکه کل جامعه را درگیر مشکلات عمیق و جبران ناپذیری می‌کند (محبی ۱۳۸۰). طلاق دارای آثار و پیامدهای عمیق اقتصادی، اجتماعی، روانی، قانونی و والدینی بر مردان و زنان مطلقه، فرزندان طلاق و جامعه است. بسیاری از بررسی‌های انجام شده، از رابطه بین طلاق با اعتیاد، جرم و بزهکاری، روان پریشی، عدم تعادل شخصیتی، مسایل آموزشی و تربیتی، خودکشی، جامعه ستیزی و نظایر آن حکایت می‌کنند (کلاتری، روشنفکر و جواهری ۱۳۹۰).

شواهد به روشنی مؤید آن است که در طول یک قرن گذشته خانواده ایرانی، از ابعاد مختلف کارکردی، رفتاری و ایده‌ای تغییرات چشمگیری را تجربه کرده است. در مقایسه با صد و یا حتی پنجاه سال قبل، بخش عمده‌ای از وظایف و کارکردهای خانواده به نهادهای دیگر واگذار شده و نقش محوری خانواده در هدایت و سازماندهی فعالیت‌های اقتصادی نظیر تولید و مصرف کاهش یافته است. الگوی تعامل دختران و پسران قبل از ازدواج تحول یافته و نقش جوانان در تصمیم‌گیری‌های ازدواج و انتخاب همسر بیشتر شده است و ازدواج‌های امروزی در سنین بالاتری صورت می‌گیرد. وقوع طلاق‌ها نیز ضمن تغییر ماهوی، بیشتر شده است (عباسی شوازی و عسکری ندوشن ۱۳۸۴: ۳۵). از سوی دیگر شواهد موجود حاکی از آن است که برخی روندها و پدیده‌هایی که در دهه‌های گذشته منجر به تحول و دگرگونی خانواده در جوامع غربی شده‌اند، امروزه به درجات مختلف در خانواده ایرانی بروز و

ظهور یافته‌اند. تغییر موقعیت و جایگاه زنان و موازنه قدرت آن‌ها با مردان، افزایش سن ازدواج، دگرگونی ارزش‌ها، تغییر نگرش نسبت به نقش‌های خانوادگی (زن، شوهر، والدین، فرزندان)، افقی شدن ساختار قدرت در ارتباط میان والدین و فرزندان، فردگرایی و افزایش میزان طلاق از جمله چالش‌های پیش روی خانواده‌هاست (آزاد ارمکی ۱۳۸۹).

مطالعات مختلف (آماتو و راجرزا ۱۹۹۷؛ گیدنز ۱۳۷۵؛ گونزالز و دیگران ۲۰۰۹؛ لستهاق ۲۰۱۰) نشان می‌دهند که روند افزایش طلاق یک روند جهانی است و معلول تغییرات اقتصادی، جمعیتی، حقوقی، ارزشی و فرهنگی است. در این راستا جامعه ایرانی نیز در دو دهه اخیر به رغم سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، به سمتی در حال حرکت است که روزبه‌روز بر تعداد طلاق‌هایش افزوده می‌شود. مروری بر وضعیت طلاق ایران در سال‌های اخیر نیز مؤید سیر صعودی افزایش طلاق است.

جدول ۱. تعداد ازدواج و طلاق، نسبت طلاق به ازدواج و میزان خام ازدواج و طلاق در ایران طی سال‌های ۹۰-۱۳۶۵

۸۷۴۷۹۲	۷۷۸۲۹	۲۷۹۲۶۳	۳۴۰۳۴۲
۱۴۲۸۴۱	۹۴۰۳۹	۳۷۸۱۷	۳۵۲۱۱
۱۶/۲۳	۱۲/۰۸	۷/۸۹	۱۰/۳۵
۱۱/۶۸	۱۱/۰۴	۷/۹۸	۶/۸۸
۱/۹۱	۱/۳۳	-/۶۳	-/۷۱

مأخذ: سالنامه‌های آماری سازمان ثبت احوال کشور طی سال‌های ۹۰-۱۳۶۵

همانگونه که در جدول ۱ قابل مشاهده است، میزان خام طلاق در سال‌های ۹۰-۱۳۶۵ به ترتیب برابر با ۰/۷۱، ۰/۶۳، ۱/۳۳ و ۱/۹۱ در هزار بوده که به غیر از کاهش اندکی در میزان طلاق دهه ۷۵-۱۳۶۵، این میزان با افزایش نسبی طی سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۰ همراه بوده و نسبت طلاق به ازدواج در کل کشور طی دوره ۱۵ ساله ۹۰-۱۳۷۵، بیش از دو برابر افزایش یافته و از ۸ درصد ازدواج در سال ۱۳۷۵ به رقم ۱۶ درصد در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است.

با توجه به مسأله مطرح شده و رویکرد معطوف به نظریه‌های جمعیت‌شناختی، به نظر می‌رسد که تئوری گذار دوم جمعیتی به جهت تأکید بیشتری که بر نقش تغییرات نگرشی و فرهنگی در شکل دادن به ایده‌های فردی در حوزه خانواده دارد، در تبیین تغییرات طلاق در جامعه ایران مناسب باشد. این نظریه گرچه به عنوان یک چارچوب تبیینی که بر نقش تغییرات فرهنگی و عوامل نگرشی در تغییر

1. Amato and Rogers
2. Giddens
3. Gonzalez
4. Lesthaeghe

رفتارها و ایده‌آل‌ها (نظیر رشد فردگرایی، سکولاریزم یا اشاعه ایده‌ها و ارزش‌های غربی) جهت تحلیل تحولات رفتارهای جمعیتی و الگوهای نوظهور خانواده در کشورهای پیشرفته غربی مطرح گردید است و میزان صدق آن در جوامع پیرامونی نظیر ایران به جهت وابسته و برون‌زا بودن تغییرات باید ضعیف‌تر باشد، ولی به جهت تغییراتی که در طول چند دهه اخیر به موازات انقلاب الکترونیکی در سطح جامعه، فرهنگ و تکنولوژی سایر کشورهای پیرامونی (از جمله ایران) ایجاد شده، می‌تواند با تعدیل‌هایی به کار گرفته شود (سرایی ۱۳۸۷).

مروری بر مبانی نظری و پیشینه تجربی

مطالعه چگونگی تأثیر تحولات اجتماعی بر رفتارها و نگرش‌های خانواده یکی از موضوعات مهم و مورد علاقه برای محققین اجتماعی بوده است. با این حال تغییرات اجتماعی ممکن است در سطوح مختلفی رخ دهد و بر ابعاد و عناصر خانواده تأثیرگذار باشد. رویکردها و تبیین‌های نظری در زمینه تغییرات ازدواج و خانواده را می‌توان به دو گروه کلی تبیین‌های ساختاری^۱ و تبیین‌های ایده‌ای و نگرشی^۲ تقسیم نمود.

در تحلیل تحولات خانواده آن دسته از دیدگاه‌های نظری که بر تغییر ساختار اجتماعی و اقتصادی جامعه به عنوان یکی از عوامل تغییرات خانواده تأکید نموده‌اند، تحت عنوان تئوری‌های ساختاری شناخته می‌شوند. تئوری مدرنیزاسیون یا نظریه همگرایی خانواده یکی از دیدگاه‌های مطرح در این رویکرد است. از میان عمده‌ترین عوامل مورد تأکید در این دسته از تبیین‌ها، تجدید ساختار جوامع از طریق صنعتی شدن، شهرنشینی، رشد آگاهی‌ها و تحصیلات، افزایش تحرک‌های جغرافیایی، توسعه ارتباطات، گسترش رسانه‌های گروهی و بهبود وضعیت بهداشت و افزایش سطح سلامتی قابل ذکر است (گود^۲ ۱۹۶۳).

برخلاف تبیین‌های ساختاری، دسته‌ای دیگر از تبیین‌ها، از نقش تغییرات فرهنگی و عوامل نگرشی در تغییر رفتارها و ایده‌آل‌ها (نظیر رشد فردگرایی و سکولاریزم و یا اشاعه ایده‌ها و ارزش‌های غربی) بعنوان یکی از مؤلفه‌های مهم تغییرات خانواده دفاع می‌کنند. در واقع تبیین‌های نگرشی اهمیت بیشتری برای نقش بالقوه مهم تغییر ایده‌ها و گرایش‌های فرهنگی قائلند که در تعامل با عوامل ساختاری منجر به ایجاد تغییرات رفتاری می‌شوند. نظریه گذار دوم جمعیتی^۳ در اصل نظریه‌ای برای تبیین باروری پایین در کشورهای مدرن حوزه فرهنگی لیبرال (کشورهای اسکاندیناوی و سایر کشورهای اروپای شمالی

1. Structural Explanation
2. Ideational Explanation
3. Good
4. Second Demographic Transition

و غربی، آمریکای شمالی و استرالیا) است. این نظریه باروری پایین و دوام آن در جوامع مزبور را با توجه به تغییرات اساسی که در دهه‌های پایانی قرن بیستم در سطح جامعه، خانواده و در نحوه بچه آوری در آن جوامع پیش آمد توضیح می‌دهد (لستهاق ۲۰۱۰، ۱۹۹۵؛ لستهاق و سوروکین ۱۹۹۸؛ لستهاق و نیدرت ۲۰۰۶؛ کله‌لندو ویلسون^۱ ۱۹۸۷؛ وندکا^۲ ۱۹۸۷، ۲۰۰۱).

در پیشینه گذار دوم جمعیتی (راوانرا و دیگران^۳ ۱۹۹۹)، دو ویژگی جمعیت‌شناختی باروری زیر سطح جانشینی و سن بالای به هنگام ازدواج به عنوان اولین نشانه‌های انتقال دوم جمعیتی مشاهده شده است. ملاک ورود به گذار دوم جمعیتی از نظر واضعین این نظریه (وندکا ۲۰۰۲)، رسیدن باروری به زیر سطح جانشینی و دوام آن در این سطح است. البته دوام و قوام باروری پایین مشروط به تکوین شرایط خاص در سطح باروری، خانواده و جامعه است.

باروری ایران در سال ۱۳۸۵ به سطح جانشینی رسیده و در حال حاضر با میزان باروری کل در حدود ۱/۹ تا ۲ زیر سطح جانشینی است (سرایی ۱۳۸۷). سن ازدواج در فاصله سالهای ۸۵-۱۳۴۵ از حدود ۱۸/۴ به حدود ۲۳/۳ سال رسیده و پیوسته در حال افزایش بوده است. نگرش‌های مرتبط با باروری در دهه‌های اخیر تغییر قابل ملاحظه‌ای پیدا کرده، تعداد ایده آل فرزندان به شدت کاهش یافته و بر قدرت تصمیم‌گیری افراد بویژه زنان درون خانواده افزوده شده است (محمودیان ۱۳۸۳؛ عباسی شوازی، مکدونالد^۴ و حسینی چاووشی ۲۰۰۹: ۱۵۹).

مطالعه عباسی شوازی و مکدونالد (۲۰۰۸)، بیانگر تلفیق پیچیده‌ای از تغییر و مقاومت درون خانواده ایرانی است، بطوریکه برخی جنبه‌ها بدون تغییر باقی مانده و برخی دچار تحولات شدید شده است. تغییرات عمدتاً در سطوح فردی و داخلی خانواده (تقسیم نقش‌ها و نگرش‌های جنسیتی در این زمینه، تصمیم دربارۀ تعداد فرزندان) رخ داده، ضمن اینکه اخذ ایده‌های غربی توسط جوانان، خانواده‌ها را تحت فشار قرار می‌دهد. تغییرات بنیادی و چشمگیری در معیارهای همسرگزینی، افزایش سن ازدواج و نیز کاهش چشمگیر میزان باروری طی سالهای پس از انقلاب رخ داده است. افزایش میزان طلاق بدلیل افزایش فرصت‌های اشتغال زنان و بهبود پایگاه اقتصادی-اجتماعی آنان و نیز تغییر در روابط زوجین در درون خانواده به چشم می‌خورد، اما به دلیل وجود مجازات برای رفتارهایی نظیر روابط هم خانگی و فرزندآوری پیش از ازدواج یا بدون ازدواج، شواهدی که بر وجود چنین رفتارهایی دلالت کند، کمتر مستند شده است.

1. Cleland and Wilson
2. Van De Kaa
3. Ravanera
4. McDonald

در دهه‌های اخیر، در اثر گسترش نوگرایی و نوسازی در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی تحولاتی روی داده که سبب دگرگونی نقش‌ها و ارتقای آگاهی‌های زنان ایرانی شده است. در کنار تحولات فرهنگی، تحولات ساختاری بویژه افزایش سطح تحصیلات و اشتغال زنان، سبب تنوع نقش‌های آنان در اجتماع و خانواده و تعدد روابط اجتماعی و تعلقات گروهی زنان شده و آنان را از چارچوب خانه به عرصه فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی وارد کرده است. با ورود زنان به نهادهای آموزشی و اشتغال و سایر نهادهای اجتماعی، منابع هویت یابی زنان افزایش یافت (رفعت‌جاه ۱۳۷۸: ۱).

از میان منابع هویت ساز از جمله خانواده، تحصیلات و اشتغال، همانگونه که در تئوری گذار دوم جمعیتی هم تأکید شده، خانواده نقش تعیین کننده تری در ایجاد تعارض‌های هویتی میان زنان داشته و اگرچه در تقسیم جنسیتی کار خانگی تغییر چندانی ایجاد نشده اما نقش‌ها و پایگاه آنها در خانواده و جامعه در دهه‌های اخیر دستخوش تحولات و دگرگونی‌های بیشتری شده است. افزایش سطح تحصیلات و آگاهی‌های عمومی زنان، حق انتخاب سبک زندگی را به آنان داده، از این روست قابل ملاحظه‌ای به جای خانواده محوری، کار محور شده‌اند. مشارکت در نیروی کار زمینه را برای استقلال اقتصادی زنان و رشد فردیت فراهم نموده است. هر اندازه زنان به لحاظ اقتصادی مستقل‌تر شوند، ضرورت اقتصادی ازدواج برای آنها از گذشته کمتر می‌شود و اگر زندگی زناشویی آنان با خرسندی و سعادت همراه نباشد، آسان‌تر از گذشته می‌توان آن را رها کرد (رفعت‌جاه ۱۳۷۸: ۳).

در ایران هرچند موضوع طلاق و علل و زمینه‌های بوجودآورنده آن همواره مورد توجه محققین علوم اجتماعی و تربیتی بوده است، ولی اکثر این مطالعات به صورت کمی (پیمایشی) و با استفاده از پشتوانه‌های نظری موجود که اکثراً هم مرتبط با فضای فرهنگی متفاوتی با کشور ماست، شکل گرفته‌اند و در اینگونه مطالعات معمولاً یکی از زوجین (اکثراً زنان و بندرت مردان طلاق گرفته) را مورد مطالعه قرار داده‌اند. از اینرو در این مقاله تلاش می‌شود تا با اتخاذ رویکرد کیفی و با استفاده از روش‌شناسی نظریه بنیادی^۱، با در نظر گرفتن شرایط خاص جامعه ایران و با تعدیل تئوری گذار دوم جمعیتی به عنوان راهنمای نظری پژوهش، نظام مشترک معنایی و فهم تفسیری افراد (زنان و مردان) طلاق گرفته از بسترهای زمینه ساز طلاق در شهر تهران، مورد بررسی قرار گیرد و فهم جدیدی در قالب روابط و الگوهای معنادار در ارتباط با چگونگی تأثیرپذیری علل طلاق از فرایند تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها و همچنین تغییرات نهاد خانواده ارائه شود.

روش‌شناسی پژوهش

در پژوهش حاضر از روش‌شناسی کیفی نظریه بنیادی، جهت ارائه توصیفی عمیقی از زمینه‌ها و

عوامل تأثیرگذار بر طلاق تغییرات خانواده و روابط و عناصر درونی آن به همراه استفاده شده است. استراتژی نظریه مبنایی، نوعی روش‌شناسی عمومی برای تدوین تئوری‌هایی است که ریشه در داده‌های گردآوری و تحلیل شده به صورت نظام مند دارد (گلیزر و استراوس^۱ ۱۹۶۷). زمانی که نظریه‌های موجود، به مشکل مورد نظر یا به مشارکت کنندگان در فرآیندی که در برنامه مطالعه محقق مدنظر است، نمی‌پردازند، نظریه‌پردازی داده بنیاد، یک نظریه «تولید» می‌کند. از آنجا که این نظریه، در داده‌ها «بنیان» دارد، نسبت به نظریه‌ای که از مجموعه نظریه‌های موجود اقتباس شده و تطبیق داده می‌شود، تبیین بهتری ارائه می‌دهد (ادیب حاج باقری، پرویزی و صلصالی ۱۳۸۶).

نظر به اینکه ما علاقمند به بررسی علل افزایشی طلاق در بستر تحولات خانواده و در چارچوب تغییرات ارزشی و نگرشی هستیم که در جامعه در حال شکل‌گیری است و از آنجایی که تئوری‌های موجود قادر به تبیین این فرآیند نیستند، می‌توان از روش‌شناسی نظریه مبنایی برای درک و شناخت فرآیند موجود استفاده کرد. از این‌رو در این پژوهش، پس از انتخاب جامعه آماری و انجام مصاحبه عمیق از مشارکت کنندگان، به تجزیه و تحلیل اطلاعات نقل شده و نوشته جات حاصل از پیاده شدن مصاحبه‌ها بر اساس کدگذاری استراوس و کورین^۲ (۱۹۹۴) اقدام می‌شود و نتایج در سه مرحله کدگذاری باز (استخراج مفاهیم اولیه)، کدگذاری محوری (استخراج مقولات عمده) و کدگذاری انتخابی (تعیین مقوله نهایی) طبقه‌بندی و در نهایت مدل نظری پژوهش مبتنی بر داده‌های جمع‌آوری شده ارائه می‌گردد.

مشارکت کنندگان و نحوه جذب نمونه

طبق سرشماری سال ۱۳۹۰ از کل جمعیت ۱۰ ساله و بیشتر شهر تهران (۷۳۵۱۱۴۵ نفر)، ۵۹۶۲۴۰۵ نفر (۸۱٪) حداقل یکبار ازدواج کرده‌اند که ۱/۹۸٪ آنان بی همسر بر اثر طلاق می‌باشند. کلان‌شهر تهران به عنوان پایتخت کشور ایران طی سال‌های اخیر همواره نسبت طلاق به ازدواج بالاتری در مقایسه با کل کشور داشته و علاوه بر آن روند تغییرات این شاخص، در خود این شهر هم طی دوره (۹۰-۱۳۸۰) سیر صعودی خود را پیموده است. جامعه آماری این پژوهش؛ زنان و مردان مطلقه کوهورت‌های ازدواجی دهه ۱۳۶۰، ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ هستند که حداقل از ۵ سال قبل تا زمان اجرای پژوهش ساکن تهران بوده و حداقل یکسال از زمان طلاق آنها گذشته است.

مطالعه با روش نمونه‌گیری هدفمند شروع شد. یک روش متداول در این نوع نمونه‌گیری، روش

1. Glaser and Strauss
2. Strauss and Corbin

نمونه‌گیری با حداکثر اختلاف^۱ است. در این روش، حداکثر اختلاف در محدوده‌ای از کیفیت‌ها، خصوصیات، موقعیت‌ها یا موارد بروز پدیده تحت مطالعه برای مشارکت‌کنندگان مد نظر قرار می‌گیرد. هدف از این روش، اطمینان از این مسئله است که تا جای ممکن متغیرهای متعدد مرتبط با موضوع مورد بررسی قرار گرفته و تم‌های اصلی که از مشارکت‌کنندگان متفاوت بدست می‌آید، به تصویر کشیده شوند تا بهترین درک نسبت به پدیده مورد بررسی بدست آید (پاتن^۲ ۱۹۹۰؛ لیندولف و تیلور^۳ ۲۰۱۱).

از این روش در ابتدا، برای پی بردن به مهمترین و تأثیرگذارترین علل و زمینه‌های تأثیرگذار بر طلاق و به تصویر کشیدن سخت‌ترین شرایطی که می‌تواند در این زمینه مؤثر باشد، نمونه‌های اولیه از کمیته امداد امام خمینی انتخاب شدند. با توجه به اینکه این سازمان در برگیرنده اقشار بسیار آسیب‌پذیر جامعه است - و اکثر مددجویانش ممکن است وضعیت‌های سخت تک سرپرست بودن (مطلقه یا بیوه بودن)، مهاجر بودن، مستأجر بودن و... را همزمان تحمل کنند - ۱۲ زن از چهار مرکز کمیته امداد امام خمینی که در حوزه‌های واقع در شمال، جنوب، شرق و غرب تهران بودند به صورت هدفمند انتخاب و مورد مصاحبه قرار گرفتند. به جهت دستیابی به حداکثر اختلاف در جامعه مورد مطالعه علاوه بر زنان، مردان طلاق گرفته را هم درون نمونه‌گیری داخل نمودیم و با ۱۰ مرد طلاق گرفته در دو مرکز مشاوره خانواده در سطح شهر تهران، مصاحبه صورت گرفت.

پس از تجزیه و تحلیل مصاحبه‌های عمیق صورت گرفته از مشارکت‌کنندگان در بخش اول نمونه‌گیری و برای دستیابی به نمونه‌ای آماری که نماینده کل جامعه مورد مطالعه باشند، نمونه‌های بعدی بر اساس نمونه‌گیری نظری^۴ انتخاب شدند. نمونه‌گیری نظری، فرآیند جمع‌آوری داده برای تولید نظریه است که بدان وسیله تحلیلگر، به طور همزمان داده‌هایش را جمع‌آوری و تحلیل کرده و تصمیم می‌گیرد به منظور بهبود نظریه خود تا هنگام ظهور آن، در آینده چه داده‌هایی را جمع‌آوری و در کجا آن‌ها را پیدا کند. معیار قضاوت در مورد زمان متوقف کردن نمونه‌برداری نظری «کفایت نظری» مقوله‌ها یا نظریه است (گلنزر و استراوس، ۱۹۶۷، ۴۵). بدین منظور، ۸ زن و ۱۰ مرد طلاق گرفته دیگر هم به روش نمونه‌گیری نظری و برحسب ویژگی‌هایی متفاوت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی که مدنظر محقق برای تدوین بهتر نظریه بود، از مناطق مختلف شهر تهران انتخاب و مورد مصاحبه قرار گرفتند. نهایتاً پس از انجام مصاحبه با ۲۰ مرد و ۲۰ زن طلاق گرفته، به کفایت نظری مقوله‌ها دست یافتیم. همانگونه که از داده‌های جدول ۲ قابل مشاهده است، تعداد مطلقه‌های مرد و زن جهت شرکت

1. Maximum Variation Sampling
2. Patton
3. Lindlof and Taylor
4. Theoretical Sampling

در بخش کیفی پژوهش به طور مساوی انتخاب شده‌اند. به لحاظ سطح سواد، هیچکدام از مشارکت‌کنندگان (زن و مرد) تحقیق بی سواد نبوده‌اند. بالاترین میزان تحصیلات در بین مطلقه‌های مرد ابتدا به سطح تحصیلی دیپلم (۴۰ درصد) و بعد از آن به مقطع لیسانس (۳۵ درصد) اختصاص دارد. بالاترین میزان تحصیل در بین زنان مطلقه نیز، ابتدا به دو مقطع دیپلم و کارشناسی هر یک با ۳۵ درصد و پس از آن به تحصیلات ابتدایی (۲۰ درصد) مربوط می‌شود.

جدول ۲. برخی از ویژگی‌های فردی و جمعیتی مشارکت‌کنندگان تهرانی در مصاحبه عمیق پژوهش، سال ۱۳۹۰

۶۷/۵	۲۷	شغل مرد	۵۰	۲۰	جنسیت پاسخگو
۳۲/۵	۱۳		۵۰	۲۰	
۱۵	۳	سطح تحصیلات مرد	۱۰۰	۴۰	سطح تحصیلات زن
۴۰	۸		۲۰	۴	
۳۵	۷		۳۵	۷	
۱۰	۲		۳۵	۷	
۱۷/۵	۷	نوع طلاق	۱۰	۲	شغل زن
۶۰	۲۴		۳۰	۶	
۲۲/۵	۹	درخواست کننده طلاق	۶۰	۱۲	تعداد فرزندان
۷۰	۲۸		۱۰	۲	
۱۲/۵	۵	میانگین سن ازدواج	۴۰	۱۶	میانگین سن پاسخگویان
۱۷/۵	۷		۲۷/۵	۱۱	
۲۰/۶		میانگین سن ازدواج	۲۷/۵	۱۱	میانگین سن پاسخگویان
۳۶/۰۵			۵	۲	
۳۲/۶		میانگین سن طلاق	۳۸/۷۸		میانگین سن پاسخگویان
۳۶/۱			۳۷/۷۵		

طلاق رجعی: مرد در این نوع طلاق، حق رجوع به زن در زمان عده را دارد (اسدی، ۱۳۹۲).
 طلاق توافقی: نه در قانون مدنی و نه در سایر قوانین ایران، هیچ نشانی از مفهوم طلاق توافقی وجود ندارد. زنانی است که با نواقص قانونی ایران و مشکلات فراوان در راه طرح خواسته طلاق مواجه شده‌اند دست به ابتکاری زده‌اند که طلاق توافقی محصول آن است. در این شیوه جدید طلاق، در خصوص حقوق مالی زن مانند مهریه، جهیزیه و مسأله حضانت و ملاقات فرزندان با توافق و تفاهم طرفین تصمیم‌گیری می‌شود و این توافق در حکم دادگاه ثبت می‌شود و ضمانت اجرای قانونی پیدا می‌کند (اسدی، ۱۳۹۲).
 طلاق غیابی: هرگاه شخصی چهار سال تمام غایب مفقودالذکر باشد، زن او می‌تواند تقاضای طلاق کند، در این صورت با رعایت ماده، ۱۰۲۳ حاکم او را طلاق می‌دهد. غایب مفقودالذکر کسی است که از غیبت او مدت بالنسبه مدیدی گذشته و از او به هیچ وجه خبری نباشد (بایگای خبری ویستا، ۱۳۹۲).

۶۰ درصد زنان مطلقه خانه دار و ۳۰ درصد آنها شاغلند، درحالی‌که ۷۰ درصد مردان مطلقه شاغل و ۳۰ درصد آنها فاقد کار می‌باشند. ۴۰ درصد مطلقه‌ها بدون فرزند و ۶۰ درصد بقیه حداقل دارای یک

فرزند می‌باشند. میانگین سن مردان به هنگام اولین ازدواج (۲۶/۰۵) حدود ۵/۴۵ سال بیشتر از زنان است که این اختلاف سنی به هنگام طلاق به ۳/۵ سال بین زنان و مردان کاهش می‌یابد. ۶۰ درصد طلاق‌ها به صورت توافقی، ۲۲/۵ درصد غیابی و ۱۷/۵ درصد رجعی است و بیشترین درخواست کننده طلاق (۷۰ درصد) زنان بوده‌اند.

یافته‌های حاصل از کدگذاری‌های باز و محوری مصاحبه‌های عمیق پژوهش

کدگذاری باز، فرآیند تحلیلی است که از طریق آن، مفاهیم، شناسایی شده و ویژگی‌ها و ابعاد آن‌ها در داده‌ها کشف می‌شوند (استراوس و کوربین ۱۹۹۴: ۴۹). در این مرحله از پژوهش، مجموعاً ۳۶۳ کد اولیه بدست آمد. در مرحله کدگذاری محوری، تلاش شد خرده مقولات از طریق مدل پارادایمی به مقوله‌هایشان ارتباط داده شوند. بر اساس یافته‌های پژوهش در این دو مرحله کدگذاری، مهمترین عوامل زمینه‌ساز طلاق در سه سطح خرد، میانی و کلان دسته‌بندی شدند که در جدول اول ۳ تا ۵، مفاهیم و زیر مقولات هر یک از سطوح سه گانه آمده است.

در این بخش از مقاله ابتدا به چگونگی ارتباط بین مفاهیم و زیر مقوله‌های سطوح خرد، میانی و کلان که از کدگذاری‌های باز و محوری حاصل شده‌اند پرداخته می‌شود و با الهام از ریچاردز (۲۰۰۵)، از گفته‌ها مستقیم و روایت‌های افراد مطلقه برای حمایت و تأیید مضامین، مقوله‌ها و مباحث مستخرج از داده‌های کیفی و یا یافته‌های اصلی پژوهش می‌شود و در نهایت ارتباط بین آنها با مقوله اصلی حاصل از کدگذاری انتخابی تشریح می‌گردد.

یافته‌ها و مضامین اصلی پژوهش: مقولات سطح خرد

بسترهای فردی تأثیرگذار بر طلاق در دو زیر مقوله شرایط و زمینه‌های قبل از ازدواج و بعد از ازدواج، عوامل و زمینه‌هایی که از دیدگاه مشارکت کنندگان در ایجاد طلاق نقش دارند را بیان می‌کند.

جدول شماره ۳. مفاهیم و مقوله‌های سطح خرد؛ مستخرج از داده‌های کیفی پژوهش بر اساس روش نظریه‌بنیادی، ۱۳۹۲

مقولات سطح خرد: بسترهای فردی تأثیرگذار بر طلاق	زمینه‌های قبل از ازدواج	دوران کودکی نابسامان نحوه آشنایی زوجین با هم قبل از ازدواج ملاک‌های انتخاب همسر، انگیزه ازدواج
	زمینه‌های بعد از ازدواج	اختلاف سنی زوجین مدیریت خواسته‌ها و انتظارات در روابط زوجین دخالت والدین درون زندگی مشترک زوجین، ساختار قدرت درون خانواده مقوله فرزند و فرزند آوری، مسایل زناشویی و روابط جنسی آسیب‌های جسمی و روحی ایجاد شده برای زوجین در طول زندگی مشترک

بسترهای فردی تأثیرگذار بر طلاق: شرایط و زمینه‌های قبل از ازدواج

دوران کودکی نابسامان، نحوه آشنایی زوجین با هم قبل از ازدواج، ملاک‌های انتخاب همسر و انگیزه ازدواج به عنوان طبقات اصلی عوامل تأثیرگذار بر طلاق در مرحله قبل از ازدواج مشخص شده‌اند.

دوران کودکی نابسامان

در بررسی شرایط و بسترهای تأثیرگذار بر طلاق در دوران قبل از ازدواج، بسیاری از پاسخگویان ریشه اصلی مشکلات ایجاد شده در زندگی مشترکشان را در دوران کودکی نابسامان خود می‌جویند که ناخواسته در آن شرایط زیسته‌اند. عدم حضور والدین در کنار فرزند در دوران کودکی (ترک منزل، زندانی یا فراری بودن پدر)، فوت یکی از والدین یا هر دوی آنها در دوران کودکی فرد و عدم وجود سرپرست یا قیمی که کودک تحت حضانت او بزرگ شود، عدم انسجام خانوادگی در دوره قبل از ازدواج فرد به علت اعتیاد یا خودکشی والدین، چند زنه بودن پدر یا طلاق مادر و عدم شکل‌گیری رابطه صحیح فرزند و والدینی، حضور فرد در یک محیط متشنج در کنار خواهر یا برادران ناتنی، همگی زمینه‌ساز احساس کمبود محبت و آرامش، عدم تربیت صحیح و از دست دادن اعتماد به نفس فرد در این شرایط نابسامان شده است. عدم حضور والدین در زندگی شخص چه از طریق طلاق یا فوت یکی از والدین به عنوان حامیان اصلی فرد در مراحل مختلف زندگی از کودکی تا جوانی و بزرگسالی و حتی بعد از آن، اثرات منفی بسیاری در زمینه‌های مختلف بخصوص روحی و روانی بر فرد به جای می‌گذارد. فضه (۲۸ ساله، دیپلم و خانه دار) که از نعمت وجود والدین در زندگیش محروم بوده، عدم حضور آنها را در شکل‌گیری مسیر نابسامان زندگی اش بسیار مؤثر می‌داند. او معتقد است که اگر حضور پدر و مادرش را در زندگیش داشت، زندگی متفاوتی را تجربه می‌کرد.

«من در خانواده‌ای بزرگ شدم که پدر را زود از دست دادم و مادرم هم بلافاصله ازدواج کرد

و ما را تنها گذاشت و ۱۴ سال زیر دست برادر بزرگم بودم. خانواده‌ای که اصلاً مهر و محبت و عاطفه بلد نبودند. محیط خیلی بدی برای زندگی داشتم که اگر پدر و مادرم بودند شاید زندگیم به اینجاها نمی‌کشید که مجبور بشم به خاطر فرار از شرایط سخت زندگیم در دوران مجردی، نشناخته و به صرف آشنایی و اصرار برادرم با مردی ازدواج کنم که معتاد بود، و بعد از دو سال مجبور بشم با یه بچه، دوباره برگردم به زیرزمین ۹ متری خونه برادرم بدون هیچ امکاناتی، ... و بدتر اینکه موافق نبودند که پسر، هم پیش من باشه».

نحوه آشنایی زوجین با هم قبل از ازدواج

اهمیت آشنایی زوجین با یکدیگر قبل از ازدواج و شناخت کامل آنها از ویژگیهای شخصیتی و روحیات طرف مقابل، به عنوان یکی از عوامل مهم پیشگیری کننده از بروز اختلافات خانوادگی و جدایی زوجین در این پژوهش مورد تأکید قرار گرفته است. نکته قابل توجه در زمینه روشهای آشنایی زوجین با هم این است که؛ زوجینی که از طریق روشهای سنتی - با معرفی زوجین به یکدیگر از طریق خانواده‌ها یا آشنایان و بستگان - با یکدیگر آشنا شده و تشکیل زندگی دادند، در مقایسه با زوجینی که بدون شناخت کامل و از طریق دوستیهای موقتی و زودگذر، تصمیم به ازدواج گرفته‌اند، دوره زناشویی طولانی‌تری را تجربه کرده‌اند.

محمد (۳۷ ساله، کارشناسی، شغل آزاد) مجذوب شخصیتش همسرش در یک مدت زمانی محدود و در یک محیط نامناسب می‌شود و بدون انجام تحقیقات کامل با او ازدواج می‌کند. او مجبور می‌شود به علت عدم توافق با همسرش در بسیاری از زمینه‌های زندگی (نوع رفتار و برخورد، نحوه مدیریت اقتصادی امور منزل، بدخلقی...) و عدم همراهی او برای رفع مشکلات زندگیشان، بعد از ۷ ماه زندگی مشترک، با پرداخت مهریه کامل به همسرش از او جدا شود.

«من تو خیابون ایشون رو به عنوان یک مسافر سوار کردم. از ایشون خوشم اومد، رو حساب اینکه ایشون محجبه بودند. مسلط به فن بیان و تسلط خوبی رو فلسفه داشت. دنیای جدیدی رو برای من باز کرد تو همون نیم ساعتی که با هم بودیم، یه جورایی من واقعاً مجذوب ایشون شدم و یه هفته بعد با هم ازدواج کردیم».

ملاک‌های انتخاب همسر

یکی از مهم‌ترین انتخاب‌های آدمی در زندگی، انتخاب همسر است، زیرا بدینوسیله به تشکیل سازمان خانواده پرداخته و این امر در زندگی شخصی، اجتماعی و تربیت فرزندان تأثیر بسزایی دارد. اهمیت این انتخاب به قدری است که سعادت، رضایت و ناکامی‌های آدمی در زندگی را تا حدی

می‌توان به چگونگی این انتخاب مربوط دانست. بسیاری از زوجینی که کارشان به مشاجره و طلاق کشیده شده علت را، عدم توجه کامل به ملاک‌های انتخاب همسر، تحقیق، گفتگو و بررسی زمینه‌های اشتراک یا افتراق خود با طرف مقابل بیان کرده‌اند.

ملاک‌هایی که افراد مطلقه شرکت‌کننده در این پژوهش در انتخاب همسر خود داشته‌اند و به نوعی آنها را اشتباه می‌دانستند شامل؛ انتخاب همسر صرفاً از روی ملاک‌های ظاهری (قیافه، نوع پوشش و نحوه صحبت کردن، تمکن مالی)، انتخاب همسر به اصرار اکید والدین بدون هیچگونه علاقه‌ای به طرف مقابل، انتخاب خودسرانه همسر به صرف تمایل خود فرد و عدم توجه به توصیه‌های والدین و شناخت دیگران از طرف مقابل، علاقه‌ای که صرفاً در دوران دوستی قبل از ازدواج ایجاد شده بدون توجه به واقعیت‌های موجود در طرف مقابل، انتخاب نادرست به علت عدم حضور در اجتماع و نداشتن شناخت درست و کافی نسبت به جنس مخالف، اعتماد بیجا به صداقت گفتار و رفتار خانواده همسر، انتخاب اشتباه فرد به علت نداشتن راهنما و مشاور در انتخاب صحیح همسر، انتخاب همسر بدون هیچگونه عشق و علاقه‌ای به طرف مقابل و فقط از روی احساس ترجم و دلسوزی برای او و نهایتاً انتخاب همسر از سطح رفاهی پایین تر با احتمال احساس کمبود داشتن نسبت به خانواده همسر در طول زندگی و یا از سطح طبقاتی بالاتر به جهت دسترسی سریعتر به منابع مالی بیشتر و پشرفت سریعتر در زندگی بوده است.

برپس (۳۲ ساله، کاردانی و شاغل) که ده سالی با همسرش دوست، آشنای خانوادگی و همسایه بودند، به علت اعتماد به نفس پایین خود در زندگی و نیز ورشکستگی پدرش، همسرش را که از طبقه اجتماعی پایین تری از خودشان بوده‌اند را با این احتمال که در طول زندگی نسبت به خانواده شوهر احساس کمبودی پیدا نکند، انتخاب می‌کند. او بعد از ۲ سال زندگی مشترک، علیرغم تلاش شبانه روزی برای بهبود شرایط زندگی خود و ادامه تحصیل همسرش، با پی بردن به خیانت شوهر و نیز اعتیاد او از همسرش جدا می‌شود.

«قبل از ازدواج ما ده سال باهم دوست بودیم. من از اولش می‌دونستم که او به درد من نمی‌خوره، چون که با اون تو به محیط کار می‌کردیم. اشتباه بزرگ من این بود که فکر می‌کردم اگر با یه نفر بالاتر از خودم بخوام ازدواج کنم فردای روزگار، چون پدرم ورشکست شده و سطح مالی من یه مقدار پایین اومده، احتمال داره اون تو سر من بزنه. حماقت من این بود که فکر نکردم که آگه طرفم بالا باشه من باهاش بالا می‌رم. این فکر نکردم آگه با پایین تر ازدواج کنم به هر حال پایین تر از چیزی که هستم می‌رم. دیگه به خاطر همین گشتم دنبال ساده ترین شخص و گفتم کی بهتر از اون که من با این بزرگ شدم، همسایه هستن، هم خودشومی شناسم و هم خانوادشو. ولی متأسفانه اونا ظاهراً خونواده خیلی خوبی بودن...»

انگیزه ازدواج

از مهمترین دلایل بیان شده در شکست ازدواجی افراد مطلقه، شکل‌گیری آن بر مبنای اهداف نامناسب و انگیزه‌های غلط بوده است. در این زمینه آنچه قابل توجه است، تفاوت انگیزه‌های مردان و زنان برای ازدواج می‌باشد. مهمترین انگیزه‌هایی که زنان مطلقه برای ازدواج خود بیان نمودند عبارتند از: اصرار والدین برای ازدواج هرچه سریعتر دختر به دلیل گریز از فشارهای اجتماعی مجرد ماندن که به همین دلیل، در مواردی ازدواج نامناسب بر مجرد ماندن ترجیح داده می‌شود. اصرار والدین به ازدواج فAMILI، تداوم دوستی قبل از ازدواج و عشق و علاقه زیادی که بین دو طرف قبل از ازدواج ایجاد شده، رسیدن به آمال و آرزوهایی که زن در دوران مجردی در ذهنش می‌پرورانده، جبران کمبود محبتی که به خاطر عدم حضور والدین در زندگی برای دختر ایجاد شده، احساس نیاز به یک حامی و همراه که زن را همه جانبه (روحي و رواني، مالي، فكري) حمايت كند. دوری گرفتن از فضای نامطلوب خانواده پدری و رهایی از محیط پرتنش و فشاری که قبل از ازدواج در کنار والدین تجربه کرده، فرار از بافت سنتی و خشکی که در محیط خانوادگی وجود داشته و برقراری ارتباط آزادتر با دیگران بعد از ازدواج از جمله انگیزه‌های ذکر شده توسط زنان می‌باشد.

سهیلا (۴۲ ساله، کارشناسی و خانه دار) که خودش را به علت عدم آشنایی کامل با خصوصیات اخلاقی و رفتاری همسرش قبل از ازدواج و نداشتن تحقیقات کامل، در شکست زندگی مقصر می‌داند، علیرغم وجود شرایط رفاهی و مادی مناسب در زندگی، مجبور می‌شود به علت رفتارهای غیر متعارف همسرش از قبیل خود ارضایی، ارتباط با جنس موافق، خیانت و اعتیاد، بعد از ۷ سال زندگی مشترک و با وجود دو فرزند، از همسرش جدا شود.

«من لیسانس حقوق رو سال ۱۳۷۸ گرفتم و قبل از ازدواج تو زندگی خیلی موفق بودم تا اینکه با این آقا آشنا شدم. به قول خودمون قسمت و به کم باید بگی حماقت! با این آقا ازدواج کردم. همسر من از نظر امکانات مالی وضع خوبی داشت، خیلی خوش تیپ و قیافه بود و بهترین امکانات رو برام فراهم کرد، ولی شرایط را هم طوری برنامه‌ریزی کرده بود که من به موقع نتونم و نخوام از موقعیت و آزادی ام سوء استفاده کنم. البته می‌خوام بگم که شخصیت هامون دو تا شخصیت بود و نمی‌تونم بگم فقط این آقا مقصر بوده، چون در کنار این، من هم باید چشمم رو بیشتر باز می‌کردم و دیدم را وسیع تر می‌کردم که سریع خودمو با دو تا بچه پایبند نکنم تو این زندگی، ولی اون می‌خواست بلافاصله بچه داشته باشیم. با این حال، باز هم زندگی من در کنار هم شکل نگرفت، چون اون می‌خواست برای خودش زندگی کنه، آزاد باشه، با رفیقاش باشه ... اعتقادش این بود که من جلوی دیگران کم نیارم از لحاظ ظاهری. ولی به لحاظ روحی من تخریب شدم، به خاطر مسأله خود ارضایی و خیانتش که کم برای من مشخص شد».

در بافت فرهنگی نمونه مورد مطالعه، پسران فرصت حضور بیشتر در محیط بیرون از خانه و تعدیل فشارهای فضای نامناسب خانواده را دارند، در صورتیکه دختران تحمل این وضعیت را دشوار می‌یابند و برای فرار از خانه، ازدواج را راه حل مناسبی می‌بینند. برخی از مواردی که مردان در بیان علل و انگیزه‌های ازدواج خود بیان نموده‌اند عبارتند از: مشروعیت پیدا کردن فرد در جمع دوستان و جبران شکست‌های اخلاقی گذشته با ازدواج، به علت طرد شدگی او از جمع دوستان و سقوط اخلاقی که به خاطر تجربه روابط جنسی مختلف خارج از ازدواج در دوران مجردی داشته است، عشق و علاقه‌ای که بین زوجین قبل از ازدواج ایجاد شده، احساسی فکر کردن و ترس از دست دادن دوست دوران مجردی، خستگی از دوران مجردی و عدم حضور راحت در جمع‌های دوستان متأهل به صورت مجردی، جبران عقب ماندگی از دوستان هم سن و سال متأهل با ازدواج کردن، ازدواج با خانواده‌ای از طبقه اجتماعی بالاتر برای رسیدن به یک وضعیت اجتماعی و اقتصادی بهتر درون زندگی مشترک. کیوان (۳۴) ساله، دانشجوی دکتری، شغل آزاد) انگیزه اش را از ازدواج جبران سقوط اخلاقی و شکست‌هایی می‌داند که قبل از ازدواج با آنها درگیر شده بوده است.

«به مسایلی قبل از ازدواج اتفاق افتاد و من توی روابط جنسی مختلفی افتاده بودم با کسانی که... اصلاً عاشق یکیشون شدم و خواستم با اون ازدواج کنم ولی خانواده‌ام مخالفت کردن حتی به ایشون هم خیانت کردم خیلی عجیب غریب. از اون طرف با یکی دیگه رابطه داشتم. فکر کن من توی به چنین فضای اخلاقی عجیب و غریبی بودم و به همین علت از بین به سری دوستایی که خیلی دوستشون داشتم طرد شدم. احساس کردم این طرد شدگی باعث سقوط اخلاقی من شد. بعد احساس می‌کردم که حالا ازدواج می‌تونه همه این مسایل رو جبران کنه و من از لحاظ اخلاقی مشروعیت پیدا می‌کنم، شکست‌هامو جبران می‌کنم و کار می‌کنم و موفق می‌شم. به آدم شکست خورده‌ای که فکر می‌کرد ازدواج می‌تونه اون شکست‌ها رو براش جبران کنه ولی همین شرایط، زندگی مشترکم را هم تحت تأثیر قرار داد و همسرم هم منو ترک کرد و رفت.»

مقولات سطح خرد

بسترهای فردی تأثیرگذار بر طلاق: شرایط و زمینه‌های بعد از ازدواج

در بخش بسترهای تأثیرگذار بر طلاق در دوره بعد از ازدواج، می‌توان به زیرمقولاتی چون؛ اختلاف سنی زوجین، زمینه‌های حمایتی زوجین از یکدیگر، مدیریت خواسته‌ها و انتظارات در روابط زوجین، دخالت والدین درون زندگی مشترک زوجین، ساختار قدرت در خانواده، مقوله فرزند و فرزند آوری، مسایل زناشویی و روابط جنسی و آسیب‌های جسمی و روحی ایجاد شده برای هریک از زوجین در طول

زندگی مشترک اشاره کرد.

اختلاف سنی زوجین

ازدواج پیوند بین دو انسان و دو خانواده است که اجزاء اصلی و اساسی آن زن و مرد هستند که هر قدر بین این دو تناسب و سنخیت بیشتری باشد، آن پیوند و ازدواج مستحکم تر خواهد ماند. یکی از معیارهای انتخاب همسر هماهنگی و تناسب بین زوجین از نظر فاصله سنی است. همانگونه که یک تفاوت سنی معقول بین زوجین می‌تواند باعث موفقیت یک زندگی مشترک شود، از سوی دیگر اختلاف سنی زیاد مشکلاتی برای هر دو زوج به وجود خواهد آمد. مشکل عدم درک مطلوب یکدیگر، عدم تناسب در توانایی‌های جسمی، انعطاف پذیری کمتر فرد بزرگتر، پیدایش سوءظن، عدم ارضای نیازهای جنسی، امر و نهی کردن فرد بزرگتر، کم‌رویی با همسر، احساس پشیمانی و بروز مشکلات غیر منتظره از عواملی است که در بین زوجها با فاصله سنی زیاد دیده می‌شود. ازدواج در سنین پایین نیز در برخی موارد زمینه ساز عدم تفاهم زوجین شده و در برخی موارد به طلاق آنها نیز منجر گردیده است. به این معنا که سن پایین در بسیاری موارد با فقدان بلوغ روانی و اجتماعی لازم برای تشکیل زندگی همراه است. از اینرو، رسیدن به بلوغ روانی قبل از ازدواج، یکی از عاملهای مؤثر در جلوگیری از بروز طلاق در جامعه می‌باشد. جوانانی که در سنین پایین و بدون اطلاع از مهارتهای زندگی زناشویی ازدواج می‌کنند، شرایط بعد از ازدواج را تحمل نکرده و ضمن ضربه زدن به خود و همسرشان، اطرافیان را نیز دچار مشکلات فراوان بعد از طلاق می‌کنند.

سمیه (۳۱ ساله، فوق دیپلم و خانه دار) که ۸ سال با شوهرش اختلاف سنی دارد، بدین علت که قدرت اعتراض یا دفاع از حق خودش را در مقابل همسرش نداشته، این عامل را در ایجاد شرایط نامطلوب و نارضایتی او از زندگی اش مهم می‌داند.

«همیشه به چیزی که همه بهش افتخار می‌کردند، این بود که رضا آدمیه که شاید یکی دوتا اومدن تو زندگیش، ولی اون باهاشون ارتباط برقرار نکرده، که من احساس می‌کنم باز این هم شاید به مسئله بوده که نمی‌تونسته رابطه صمیمانه و دوطرفه با دوست دخترش برقرار کنه و به همین علت اومد منو انتخاب کرد، منی که ۸ سال ازش کوچکتر بودم. منی که مثل بزه رام بودم. هرچی می‌گفتن، من اصلاً هیچ وقت اعتراض نکردم، چون یاد نگرفته بودم. بابام اصلاً اجازه نداد یاد بگیرم. بعضی‌ها با اینکه ۲۰ سالشون بیشتر نیست، کاملاً از حق خودشون دفاع می‌کنند ولی من اصلاً همچین آدمی نبودم و او هم به آدم زورگو، شما ببینید این زندگی چی می‌شه؟»

مدیریت خواسته‌ها و انتظارات در روابط زوجین

زمانی که دونفر با سلايق و نیازهای مختلف در کنار هم قرار می‌گیرند، دوام و کیفیت زندگی به دانش، مهارت و هنر هر یک از آنها در تحکیم این ارتباط بستگی دارد. نوسانات رابطه زناشویی و رضایت از آن، تحت تأثیر عوامل مختلفی ایجاد می‌شود که از آن جمله می‌توان به مهارت‌های ارتباطی، قابلیت‌های حل مشکل و باورهای ارتباطی زوجین اشاره کرد. با توجه به اینکه تفاوت‌های فردی نه تنها امری مسلم و غیر قابل انکار است، بلکه گاهی امری ضروری و باعث پیشرفت است اما با عدم گذشت و چشم‌پوشی، می‌تواند باعث بروز اختلاف و ایجاد فاصله میان زن و شوهر شود. اگر طرفین، فرصت کافی برای رفع این اختلافات و رسیدن به یک راه حل منطقی نداشته باشند؛ درست مثل زن و مردی که هر دو شاغل هستند و خستگی و فشارهای روحی ناشی از کار باعث می‌شود ارتباط خوب و مؤثری بین آنها وجود نداشته باشد و گاه عوامل دیگری چون دخالت اطرافیان، کمبود محبت در روابط طرفین، نداشتن مهارت‌های لازم در حل مسائل زندگی، نارضایتی از روابط زناشویی و سوءظن و خیانت نیز مزید بر علت می‌شود و گزینه‌های قهری مانند طلاق رسمی یا طلاق عاطفی پا به عرصه زندگی می‌گذارد.

رضا (۳۱ ساله، دیپلم، شغل آزاد) از نداشتن تفاهم متقابل با همسرش در بسیاری از امور زندگی حتی نحوه گذران وقت‌هایی که مشترکاً در منزل با هم بودند می‌گوید و این عدم همراهی یکدیگر منجر به بروز طلاق عاطفی در چند سال آخر زندگی مشترک شده که نهایتاً بعد از ۱۱ سال زندگی مشترک با داشتن یک فرزند توافقی از یکدیگر جدا می‌شوند.

«من خودم شخصاً یک آدم درون‌گرایی هستم. به همین خاطر کمتر اتفاق می‌افتاد که ما زیاد باهم صحبت داشته باشیم و صحبت‌هامون هم معمولاً به مشاجره می‌کشید. چون اصلاً تفاهم نداشتیم، اینه که ترجیح می‌دادیم بیشتر وقتها خونه نباشیم که مجبور بشیم باهم صحبت کنیم و توسروکله هم بزنیم... هیچ وقت خونه نبودیم. بین فامیل معروف بود که اینا هیچ وقت خونه نیستن، ولی خوب هیچکس از درون زندگی ما خبر نداشت که خونه نبودنمون، دلیلش عدم تفاهمه. چون وقتی خونه می‌اومدیم مشکل پیدا می‌شد... خوب من هم به سری خواسته‌های طبیعی تو زندگی‌م داشتم، چطور من دارم از خواسته هام می‌گذرم ولی اون نه. وقتی من دارم به چیزایی از دست می‌دم، یا به خاطر همسر کم‌توجه میام، اون هم باید این چیزا رو درک کنه، وقتی میام خونه او هم باید بفهمه که این شخص هم الان آدمی نیست که از صبح رفته باشه دنبال تفریح. خسته اومده، تو هم به مقدار درکش کن! حالا می‌خواستی ۴ ساعت وقتش برای تو باشه، تو بگو من دو ساعت بیشتر وقتشو نگیرم، یا حداقل از قبل به این موضوع فکر کرده باشم که برای استراحت چکار کنیم؟ ولی اون چیزی نمی‌گفت و مدام بهانه‌گیریه‌های عجیب و غریب می‌کرد».

دخالت والدین درون زندگی مشترک زوجین

خانواده اولین و تاثیرگذارترین نهادی است که فرد در آن رشد کرده، از اینرو والدین قابلیت دخالت مثبت و منفی را در همه مراحل زندگی فرزندان حتی زمانی که آنها مستقل شده‌اند را دارند. البته شرایط فرهنگی و اجتماعی حاکم بر جامعه نیز به این مسئله دامن می‌زند و دخالت‌های نابجا و نادرست والدین از حیطه‌های مشکل‌زا برای زوج‌های تازه ازدواج کرده می‌باشد، تا آنجا که آمار بالایی را در زمینه طلاق به خود اختصاص داده است. این دخالت‌ها بیشتر در خانواده‌هایی اتفاق می‌افتد که زوج‌های جوان با پدر و مادرشان یکجا زندگی می‌کنند و در تک فرزندها بیشتر رایج است، زیرا والدینشان نمی‌خواهند بعد از ازدواج، فرزندشان آنها را ترک نمایند. از جمله زمینه‌ها و موارد دخالت والدین در زندگی مشارکت‌کنندگان این پژوهش می‌توان به مواردی نظیر: دخالت‌های بیجا و بی مورد خانواده زوجین در زندگی به علت حمایت‌های مالی از آنها در شروع زندگی مشترک، رفت و آمدهای بیش از حد والدین به علت نزدیکی مکانی به زوجین، مداخله‌گری خانواده شوهر در کوچکترین مسایل زندگی زوجین (نوع پوشش و طرز برخورد زن)، دخالت خانواده زن در زندگی شخصی او بعد از ازدواج به علت نداشتن قدرت تصمیم‌گیری و وابستگی فکری به آنها، تهدید خانواده زوجین به جدایی از همسری که بدون مشورت آنها انتخاب شده است اشاره کرد که نتیجه آن اضافه شدن مشکلات و بروز اختلافات جدید در خانواده هاست.

نوید (۳۳ ساله، کارشناسی، مترجم) که به اصرار والدین و به پیشنهاد اطرافیان با دختردایی‌اش ازدواج می‌کند از دخالت‌های بسیار زیاد مادر همسرش در زندگی و تبعیت صد درصد همسرش از او شکایت زیادی دارد. او که در تداوم زندگی به علت چشم‌وهم‌چشمی و حسادت همسرش به زندگی اطرافیان و برخی ویژگی‌های منفی اخلاقی او به ستوه آمده، بعد از ۳ سال زندگی مشترک از او جدا می‌شود. والدین او که مایل به تداوم زندگی پسرشان با همسرش بودند، حاشیه‌سازی‌هایی که مادر عروس برای پسرشان داشته را بعد از طلاق به او انتقال می‌دهند.

«مشکل عمده همسر من این بود که از مادرش خیلی تبعیت می‌کرد و مادرش هم استاد حاشیه‌سازی بود، تو حرف و داستان و دوبه هم زنی هم استاد بود. به ایرادی که خیلی‌ها به من گرفتن این بود که مگه تو مادر زنت رو نمی‌شناختی و رفتی اینو گرفتی؟ این ام‌البلائه خودش. منتهی من اشتباه کردم که خام حرف اطرافیانم شدم. ... بعد از جداایمون، مادرم به حرفایی روازونا برام نقل قول کرد که توی دوران زندگی مشترک ما زده بودند و اون موقع مادرم به من نگفته بود، ایشون دوست داشت که این زندگی حفظ بشه و اوایل هم خیلی اصرار کردن و من گفتم شما می‌خواید برید زندگی کنید باهاشون یا من؟ پدرم حتی گریه کرد.»

ساختار قدرت درون خانواده

خانواده همچون سایر نهادهای تشکیل دهنده جامعه، در طول تاریخ دچار دگرگونی‌های ژرفی شده است. یکی از این دگرگونی‌ها در ساخت خانواده، به خصوص کنش متقابل میان زن و شوهر، تغییر در مفهوم نقش است. دگرگونی‌های اجتماعی و تحول در الگوهای زندگی جوامع شهری و ورود زنان به اجتماع، موجب تغییر و تحول در نگرش افراد در توزیع نقش‌ها و به تبع آن، توزیع قدرت در خانواده شده است. شواهد مختلف نشان دهنده آن است که داشتن منابعی چون تحصیلات، اشتغال یا درآمد زنان در خارج از خانه، می‌تواند در تغییر جایگاه زنان تأثیر داشته باشد (عنایت و رئیس، ۱۳۹۱، ۲۳).

در بین مصاحبه‌های تحقیق به موضوع تغییر ساختار قدرت درون خانواده و توزیع نقش‌ها بین زوجین و مشارکت زنان در تصمیم‌گیری‌های مختلف درون زندگی مشترک و عدم آمادگی مردان با این تغییر فضای جدید به عنوان عاملی اثرگذار در تصمیم‌گیری برای طلاق اشاره شده است. تصمیم‌گیری بر پایه مشارکت و متقاعدسازی، می‌تواند عاملی مهم در شکل‌گیری شخصیت فرزندان و رشد پایه‌های دموکراسی در خانواده باشد، خانواده می‌تواند بستری مناسب در شکل‌گیری رشد عاطفی و عقلی اعضای خانواده مهیا کند، در واقع اگر محور تصمیم‌گیری‌ها در خانواده فقط یک نفر باشد و دیگر اعضای خانواده حق مشارکت و انتخاب نداشته باشند و اساس تصمیم‌گیری‌ها یک جانبه و بر پایه اجبار باشد، خانواده را دچار آسیب‌های روانی و اجتماعی جدی می‌کند.

رضا (۳۱ ساله، کاردانی، کارمند) از عدم وجود زمینه‌ای برای تصمیم‌گیری درون منزل بر پایه مشارکت و متقاعدسازی می‌گوید و اینکه همسرش در تصمیم‌گیری‌هایی که برای زندگی مشترکشان انجام می‌داده یکجانبه نگر و منفعت طلب بوده است و از آنجائیکه به علت ایجاد تنش‌های عصبی، زمینه گفتگو و بحث در زمینه‌های مختلف با همسرش وجود نداشته، خودش را در این زندگی بازنده می‌داند و نهایتاً بعد از ۴ سال به علت مشکلات زیادی که در زندگی مشترکشان وجود داشته، از همسرش جدا می‌شود.

«رابطه من با همسرم در طول زندگی مشترک کلاً به طرفه بود. من همیشه مایه می‌گذاشتم تو این زندگی و اون همیشه بهره برداری می‌کرد. همیشه اون تصمیم‌گیرنده بود و این حق رو هم همیشه به خودش می‌داد که تنها تصمیم بگیره و زندگی اون جووری باشه که اون دوست داره، ولی من چنین حقی نداشتم. اگر مغایر با این وضعیت بود، تنش‌های عصبی ایجاد می‌کرد، مثلاً به موردش ارتباطات خانوادگی که با خانواده من (شوهر) نباید داشته باشیم. یعنی هفته‌ای به بار هم نباید به خونه پدر و مادر من سر بزیم، ما که ۷ سال فقط یک طبقه با اونا فاصله داشتیم. ولی تقریباً هفته‌ای سه چهار بار باید به خانواده اون سر می‌زدیم، چون ایشون دلش برای پدر و مادرشون تنگ می‌شد!

... من مرور که می‌کردم این قضیه رو دیدم که تو خانواده اش هم، زن سالاری بود و تو خونوادشون پدر هیچ کاره بوده و زنم اونها رو دقیقاً الگو برداری می‌کرد. «مثل دختر که می‌خواه بگیری، مادرشو نگاه کن» که قدیمی‌ها می‌گفتن، اونجا برای من خیلی ملموس شد».

مقوله فرزند و فرزندآوری

اهمیت وجود فرزند به جهت تأمین جانشینی بین نسلی و حفظ کیان خانواده، یکی از مقوله‌های محوری است که در بحث دوام ازدواجی مطرح می‌شود. هنوز هم در جامعه ما افرادی هستند که با هدف بقای نسل ازدواج می‌کنند و وقتی با نازایی همسرشان روبرو می‌شوند به طلاق روی می‌آورند. در این پژوهش هم مقوله مورد بحث با دو رویکرد تمایل و عدم تمایل زوجین برای فرزندآوری مطرح شده که به گونه‌ای در زندگی زوجین مسأله ساز بوده است. علت‌های عمده بیان شده در مورد فرزند آوری سریع بعد از ازدواج؛ اصرار خانواده‌ها علی‌رغم میل زوجین، استحکام بیشتر زندگی و امید به حل مشکلات زندگی و سر به راه شدن شوهر، پایبند کردن زن به امور بچه‌داری و جدایی او از محیط کار و بیرون از منزل توسط شوهر، آرامش خاطر پیدا کردن شوهر به پایبند شدن زن به زندگی با بچه دار شدن و پایان یافتن پنهان کاری‌های او در مورد ویژگی‌های بیمارگونه شخصیتی یا رفتارهای نامطلوبی که در زندگی داشته، بیان شده است.

مهین (۵۴ ساله، تحصیلات ابتدایی و خانه دار) در سن ۲۰ سالگی ازدواج می‌کند و با خانواده شوهرش به مدت ۱۱ سال در یک مکان زندگی می‌کردند. او که از ابتدای زندگی با سختیها و مشکلات زیادی در رابطه با نوع رفتار و برخورد شوهر و خانواده اش روبرو بوده، به خاطر اصرارهای مادر شوهرش و تمایل شوهرش برای داشتن فرزند پسر، حاملگی‌های پی در پی را تجربه می‌کند. نهایتاً بعد از ۲۸ سال با داشتن ۷ فرزند، با تلاش و سختی بسیاری از شوهر معتادش که قابل اصلاح نبوده جدا می‌شود.

«اولین دخترم بلافاصله بعد از دوایم سال ۱۳۵۸ بدنیا اومد، بعد ۴ سال نخواستم بچه دار بشیم، قرص می‌خوردم، می‌خواستم به تأخیر بیاندازم. اما شوهرم می‌گفت: مادرت جادو جنبل کرده، دیگه بچه دار نمی‌شی که من سرلیج و لجبازی دیگه قرص رو قطع کردم و یه دختر آوردم. دخترم که ۶ ماهش بود باز حامله شدم. دیگه بعد دختر سومی گفتم دیگه نمی‌خوام، ولی نمی‌دونم چی شد، فراموش کردم قرص بخورم و باز چهارمی اومد، بعد باز پنجمیه اومد... دختر بزرگم که سال ۱۳۵۸ بدنیا اومد، دختر دومم ۶۲، دختر سومم ۶۴، دختر چهارم ۶۶، دختر پنجمم هم ۶۸ بدنیا اومد همه پشت سرهم، دیگه بچه نمی‌خواستم، جلوگیری کردم و رفتم آیودی گذاشتم و بعد ۴ سال رفتم دکتر، گفتم باید درش بیاری وگرنه عفونت می‌کنه. که در آوردم، باز سال ۷۲ حامله شدم دوقلویه دختر یه پسر!»

... شوهرم پسر می‌خواست، منم حقیقتاً حماقت کردم. فکر می‌کردم با اومدن پسر درست می‌شه. ولی بعد یکی دو سال که دیدم اینطوره، نباید باهاش می‌موندم. اعتیاد داشت، زن باز بود. الان آگه همسایه هام سؤال کنی، میدونن چه خبر بوده! من صدام در نمی‌اومد ولی همه اخلاقشو می‌دیدن تو محل. خانواده خودشم شکایت می‌کردن از کار و کرداراش. ... بچه‌های زیاد آوردم. اما در حق خودم و بچه‌ها ظلم کردم».

علل عدم تمایل زوجین برای فرزندآوری نیز بیشتر به محوریت نحوه تربیت فرزند درون زندگی مشترک مرتبط است. مواردی نظیر: مهیا نبودن امکانات رفاهی و شرایط لازم برای تربیت صحیح فرزند، اختلاف نظر زوجین در مورد نحوه تربیت و پرورش فرزند، پی بردن به تضادهای رفتاری بین زوجین حین زندگی مشترک، مناسب نبودن شرایط کاری زوجین برای فرزندآوری، سن پایین زوجین برای بچه دار شدن و مشکل ناباروری یکی از زوجین می‌باشد. حتی گاهی زن به علت شرایط نابسامان و آشفته خانوادگی و عدم رضایت از زندگی مشترک، مجبور به سقط جنین می‌شود.

مسائل جنسی و روابط زناشویی

یکی از مهمترین عوامل خوشبختی زندگی زناشویی و کیفیت زندگی خوب از دیدگاه مشارکت کنندگان در این پژوهش، روابط رضایت‌بخش جنسی است؛ زیرا رضایت‌بخش نبودن آن سبب ایجاد احساس محرومیت، ناکامی و عدم ایمنی در همسران می‌شود. بی‌توجهی به مشکلات روابط جنسی در زندگی زناشویی موجب لطمه‌ها زیادی به روابط زن و شوهر می‌شود و با ایرادگیری از همسر، ابراز نارضایتی از زندگی، قهرهای طولانی، سرکوب دیگری، تعارض، تهدید به جدایی خود را جلوه می‌دهد. از سویی وجود اختلال در فعالیت جنسی همسران دارای پیامدهای منفی بسیاری است و ارتباط تنگاتنگی با مشکلات اجتماعی از قبیل جرائم، تجاوزات جنسی، خیانت، بیماری‌های روانی و طلاق دارد.

انحصار کارکرد ارضای جنسی به نهاد خانواده، همواره از پشتوانه‌های اصلی ثبات و استحکام نهاد خانواده بوده است و با شکسته شدن این انحصار، به طور طبیعی باید در انتظار کاهش تعهد افراد نسبت به حفظ خانواده باشیم. برخی از جامعه‌شناسان بر این باورند که نگرش عمومی گذشته، به فعالیت جنسی به عنوان عملی صرفاً در جهت تولید مثل، به نگرشی جدید تغییر یافته است که آن را نوعی بازآفرینی تلقی می‌کند و این، یکی از عواملی است که با افزایش بی‌بند و باری جنسی در قالب روابط خارج از چارچوب ازدواج به افزایش میزان طلاق انجامیده است؛ زیرا آزادی ارتباطات جنسی قبل و بیرون از زناشویی به شیوه‌های گوناگون، جذابیت جنسی هر یک از زن و شوهر را برای دیگری تقلیل می‌دهد و احتمال طلاق را افزایش می‌دهد (بستان نجفی، ۱۳۸۳).

داوود (۳۱ ساله، کاردانی حسابداری، کارمند) که بدون عشق و علاقه و از روی ترحم و دلسوزی با همسرش ازدواج کرده، از ناراحتی‌های عصبی و مشکلات روحی - روانی که او در زندگی آشفته قبل از ازدواج تجربه کرده، ناآگاه بوده است. عدم علاقه او به زندگی در ادامه منجر به داشتن حس منفعلانه و عدم مداخله او در تصمیم‌گیری‌های درون زندگی مشترک شده و حسادت، بدبینی و بهانه‌گیری‌های مکرر زن، وی را منزوی و افسرده نموده است. او نه تنها از قیافه ظاهری همسرش بیزار است بلکه به علت روان بیمارش، از روابط جنسی‌شان هم هیچ رضایتی نداشته و این عمل نیز برایش آزار دهنده بوده است. احسان نهایتاً بعد از ۶ سال زندگی به علت آزرده‌گی خاطر و نارضایتی شدیدی که از رفتار خودخواهانه همسرش در زندگی داشته، با پرداخت کامل مهریه از او جدا می‌شود.

«... متأسفانه چون انتخاب من از ریشه اشتباه بود و من بدون هیچ فکر و علاقه‌ای، بزرگترین انتخاب زندگی‌مو اشتباه انجام دادم به این نتیجه رسیدم که من به لحاظ جسمی هم نمی‌تونم به این زن علاقه داشته باشم. شاید یکی دو سال اول به این حس رسیدم که اونقدری که باید، حتی شیفته جسمش هم نبودم، چون روحیه اش خیلی درب و داغون بود و به لحاظ جنسی هم منو ارضاء نمی‌کرد و در واقع خیلی سردمزاجی می‌کرد. چون توی بالاخونه پدرم بودیم، به مقدار دلهره داشت که الان کسی میاد، الان زنگ می‌زنن و این استرس براش سرد مزاجی آورده بود. هم این بود و هم اینکه فیزیک خوبی نداشت و من هم از این آدم بیزار بودم، چون خیلی منو آزار داده بود، خیلی ازش بدم می‌اومد. به لحاظ روانی هم آمادگیشو نداشتم. ... خوب من چه جوری می‌تونستم باهاش به ارتباط جنسی رضایتبخش داشته باشم؟ فقط به ارضا شدن بود دیگه و لذتی توی این ارتباطها نبود.»

آسیب‌های جسمی و روحی ایجاد شده برای زوجین درون زندگی مشترک

در مصاحبه‌های صورت گرفته با افراد مطلقه‌ایکه با شرایط سخت و نامساعدی در زندگی روبرو بوده‌اند، مکرراً به آسیب‌های روحی و جسمی که در طول زندگی برای آنها ایجاد شده اشاره داشته‌اند. از دست دادن حس اعتماد به نفس زوجین در نحوه برخورد با یکدیگر در طول زندگی مشترک، احساس کمبود محبت شدید و نبود آرامش درون زندگی مشترک، احساس افسردگی شدید به علت تحمل فشارهای روحی فراوان در طول زندگی مشترک، سوءظن و بدبینی‌های بیمارگونه یکی از زوجین، احساس تنهایی زوجین درون زندگی مشترک بدلیل بی‌تفاوتی و بی‌مهری همسر، آسیب‌های جسمی وارد شده به فرد در مشاجرات و دعواهای صورت گرفته درون منزل به علت خشونت خانگی (شکستن دست و پا، احساس خفگی و...)، استثمار روحی و جسمی هریک از زوجین توسط طرف مقابل در زندگی (معتاد شدن زن به اصرار شوهر و به جهت همراهی با خود)، چشم پوشی از ارضای نیاز جنسی

به خاطر سوء رفتارهای همسر درون زندگی (ارتباطهای نامشروع، خیانت، خودارضایی، هم جنس‌گرایی و عدم تمایل به رابطه جنسی با همسر)، از بین رفتن حسن اعتماد به همسر به علت خیانت و ارتباط نامشروع او با جنس مخالف، از جمله موارد آسیب‌های وارده به زوجین بوده که در مواردی به خاطر فشارهای وارده، حتی فرد اقدام به خودکشی نموده است.

شهاب (۳۵ ساله، دیپلم و شاغل)، که از سرگذشت ازدواج اول همسرش بی‌خبر است، چند ماه بعد از ازدواج با او، از مطلقه بودن همسرش خبردار می‌شود. پس از پی بردن به این واقعیت، او بدین علت که پس یک دوره مجرد طولانی مدت وارد زندگی زناشویی شده و ترک این رابطه به خاطر نگاه‌های دوستان و اطرافیان برایش سخت و سؤال برانگیز بوده، از این دروغ چشم‌پوشی می‌کند. در ادامه سوءظن و شکهای بیش از اندازه و بی‌مورد همسرش که دلیل اصلی اختلافاتشان بوده، به خودکشی همسرش ختم می‌شود و از آنجا که تداوم این زندگی به علت دخالت‌های همیشگی والدین همسرش، برای او بسیار سخت و دلسردکننده بوده، به علت اصرارهای بیش از حد همسرش برای جدایی و نیز فشارهای روحی و روانی فراوانی که در این زندگی متحمل شده، تصمیم به طلاق می‌گیرد.

«داستان ما رو که اون خودکشی کرده بود دیگه همه فهمیده بودند. جالبه که همه هم فکر می‌کردند که من مقصرم، چون این خانوم به قیافه‌ای خیلی آرومی داشت، ولی داخل خونه رو هیچکس خبر نداره و همه گول همین ظاهرش می‌خورند و فکر می‌کردند که من مقصر بودم. ... این اواخر به توصیه یکی از دوستانم رفتیم مشاوره. مشاور میگفت شما عین دوتا خط موازی هستید که اصلاً به هم نمی‌رسید و با هم نقطه مشترک ندارید. ممکنه دوتا دوست خوبی برای هم باشید، ولی اصلاً نمی‌تونید باهم زن و شوهر باشید! ... تا اینکه بعد از یه مدتی، این پاشو کرد توی کفش که من می‌خوام سریع ازت جدا بشم و من بهش گفتم که طلاق نمی‌دم. می‌خوای مهریه ات رو بذار اجرا. ولی دیدم دیگه نمی‌تونم تحمل کنم. گفتم عیب نداره آدم می‌خواد یه چیزی رو بدست بیاره باید یه چیزی رو از دست بده. من خیلی ضرر مالی خوردم و تمام سرمایه‌ای که تو جوانی بدست آورده بودم رو از دست دادم. ماشینم، خونه، سکه طلا، ولی خوب تموم کردم و خودمو خلاص کردم و توافقی طلاق گرفتیم. ... روز آخرم بهش گفتم: تو داری کاسبی می‌کنی. تازه معلوم میشه تو با کسی زندگی نمی‌کنی، آگه واقعاً می‌خواستی زندگی بکنی، همون روز اول همه واقعیت‌های زندگی‌تو بهم میگفتی و انتخاب رو می‌داشتی به عهده من. ولی تو با این کارت جوانی و آیندموازم گرفتی».

مقولات سطح میانی

مقولات سطح میانی حوزه متنوعی از علل را شامل می‌شد که در این پژوهش در سه بخش؛ بسترهای اجتماعی و فرهنگی، بسترهای اقتصادی و بسترهای ارتباطی طبقه بندی شدند.

جدول ۴. مفاهیم و مقوله‌های مستخرج از داده‌های کیفی پژوهش بر اساس روش نظریه بنیادی، ۱۳۹۲

مقولات سطح میانی	بسترهای اجتماعی و فرهنگی	تعلق زوجین به پایگاه اجتماعی متفاوت، تفاوت سطح تحصیلی زوجین نوع نگرش نسبت به اشتغال زنان، تغییر در مناسبات زناشویی سنتی
	بسترهای ارتباطی	تأثیر وسایل ارتباط جمعی بر آگاهی، انتظار و روابط زوجین عدم آشنایی زوجین با مهارت‌های ارتباطی صحیح در زندگی مشترک خیابانی شدن ارتباطات و الگوهای جدید همسرگزینی
	بسترهای اقتصادی	تشکیل خانواده بدون داشتن حداقل امکانات لازم برای زندگی مدیریت نامناسب منابع مالی خانواده توسط زوجین درون زندگی مشترک تأثیر فشارهای اقتصادی جامعه بر منابع درآمدی خانواده

تعلق زوجین به پایگاه اجتماعی متفاوت

یکی از معیارهای مهم انتخاب همسر، توجه به طبقه اجتماعی او است. طبقه اجتماعی معمولاً با توجه به سطح تحصیلات، نوع شغل و میزان درآمد تعریف می‌شود و از آنجاییکه طبقه اجتماعی از عوامل متعددی تشکیل شده، برجسته‌های متعددی از زندگی فرد نیز تأثیر می‌گذارد. تفاوت طبقه اجتماعی، در بردارنده تفاوت‌های فرهنگی متعددی است که موجب به وجود آمدن اختلافات در زمینه‌های گوناگون زندگی زناشویی می‌شود و مرتفع ساختن همه آنها کار ساده‌ای نیست و ممکن است هریک از آنها تهدیدی جدی برای ازدواج به شمار روند. در این زمینه برخی از مواردی که مطلقه‌ها به آن اشاره نمودند مربوط به وجود ویژگی‌های اعتقادی، فرهنگی و قومیتی ناسازگار بین زوجین، اختلافات فرهنگی و تفاوت ارزش‌ها و دیدگاه‌های زوجین در مورد: باورها و اعتقادات دینی و مذهبی، شیوه و سبک زندگی و حتی نوع پوشش و نحوه برخورد زن در اجتماع بیرون از منزل است.

صدیقه (۴۱ ساله، سیکل و خانه دار) به هنگام ازدواج هیچ شناختی از همسرش نداشته و فقط به اصرار پدرش به جهت رفاقتش با پدر شوهرش او را به عقد پسرشان که ۱۰ سال از خودش بزرگتر بوده در می‌آورد. آنها که به لحاظ فرهنگی و سطح طبقاتی تفاوت زیادی با خانواده شوهرش داشته‌اند بعد از ازدواج با مشکلات زیادی در این زمینه روبرو می‌شود. او از برخورد و رفتار شوهر معتادش در طول زندگی ۲۲ ساله شان بسیار ناراضی است و نهایتاً به اصرار فرزندانش، طلاقش را غیابی از شوهرش که چندین سال در زندان بوده، می‌گیرد.

«پدرش با پدرم دوست بودن. پدرش توی کارخونه‌های اطراف تهران سرایدار بود و ما تو نازی‌آباد زندگی می‌کردیم. پدرم به خاطر رودریابستی و اینکه از قدیم رفیقش بود، منو داد به اون و گرنه ما با هم خیلی تفاوت داشتیم. هیچ شناختی از خودش نداشتم... پدرشوهرم از ازدواج قبلیش یه دختر داشت و مادرشوهرم ۳ تا بچه از شوهر اولش داشت و همسر من تنها بچه مشترک

این دونفر بود و بچه‌ها خیلی باهم فرق داشتن. پدراشون فرق داشتن. اخلاقاشون فرق داشت. یعنی این از همون اول این هیچیش درست نبود، نه سوادش، نه شغلش، نه اخلاقش».

تفاوت سطح تحصیلات زوجین

ناهمسان همسری از دیدگاه تحصیلی ناشی از تفاوت سطح تحصیلات زوجین با یکدیگر است. از آن جهت که هر مقطع تحصیلی شأن خاص خود را پدید می‌آورد، بدون شک ازدواج افراد با دو سطح متمایز آموزشی و به تبع آن دو فرهنگ و جهان بینی متفاوت باید آسیب پذیرتر باشد که در صورت اضافه شدن عناصر ناهمگن دیگر، می‌تواند زمینه ساز بروز مشکلاتی در زندگی زوجین شود و به طلاق بینجامد.

داوود (۳۱ ساله، کاردانی، کارمند) علیرغم مخالفت خانواده اش، با دختری ازدواج می‌کند که از طریق دوستی با هم آشنا شده‌اند. او که بیشتر از روی حس ترحم و کمک مالی به این دختر و نه عشق و علاقه واقعی به او، زندگی مشترکش را با او آغاز می‌کند، به تدریج با مشکلات و مسایل بسیاری در رابطه با خصوصیات اخلاقی و شیوه رفتاری همسر و خانواده اش روبرو می‌شود. او که برای فراهم نمودن هزینه‌های تحصیل همسرش در دانشگاه، خودش از ادامه تحصیل در دانشگاه صرف‌نظر می‌کند، از تغییر نوع رفتار و برخورد او در پایان دوره تحصیلات دانشگاهش می‌گوید. او که با میل و از خودگذشتگی خودش زمینه تحصیل همسرش را فراهم نموده از این قدر شناسی و تفاخر همسرش ناراحت است هر چند که سعی می‌کرده به این موضوع در زندگی‌اش اهمیت ندهد.

«آخرای تحصیلش اینجوری به نظر می‌رسید که این تفاوت تحصیلی من و او توی رفتارش تأثیر گذاشته بود. ولی مسئله اینه که ایشون سال ۸۰ دانشگاه آزاد قبول شد و من همون سال یه رشته فنی دانشگاه دولتی قبول شدم و به خاطر این شخص که خیلی مسایل مالیش رو بتونم حل کنم من دانشگاه رورها کردم. ... کل هزینه دانشگاهشو من می‌دادم. اونموقع دوست بودیم باهم ولی چون پدرش ورشکست شده بود، بهش گفتم می‌خوای درس بخونی مشکلی نیست، من کمک می‌کنم تو درستو بخون و آگه داشتی بعداً بده، درسش ۵-۶ سال طول کشید و خیلی زیاد طولش داد. البته آخرای درسش برای من قیافه هم می‌گرفت، دیگه رفته بود سرکار و دوسال هم طرح گذرونده بود که می‌گفت من اینجوریم و مددکارم و من فلام و فلام. ولی من اصلاً اهمیتی نمی‌دادم، می‌گفتم خوبه به خودت بیال، مشکلی نداره آگه افتخاری داشته باشی باعث افتخار من هم هستی!».

ولی همسرش بعد از اتمام تحصیل و شروع به کار ارتباطهای مشکوکی با چند همکار برقرار کرده که علیرغم تذکرات شوهرش، آن ارتباطها تداوم می‌یابد و با بررسی‌های چند ماهه‌ای که از نوع رفتارها

و برنامه‌ها و تماسهای تلفنی همسرش انجام می‌دهد، ارتباط او با برادریکی از مددجویانش مشخص می‌شود و نهایتاً او مجبور می‌شود بعد از ۷ سال زندگی مشترک از همسرش جدا شود.

نوع نگرش به اشتغال و استقلال اقتصادی زنان

مهاجرت سریع زنان از خانه و تسخیر فضاهای اجتماعی، مهمترین تحول در خانواده امروزی است که دارای تبعات فراوانی است. تأثیرگذاری بر هر قدر در خانواده، تأسیس و تقویت نهادهایی چون مهدکودک‌ها، دگرگونی در ساختار اشتغال و ایجاد مشاغل جدید و تحول الگوهای مصرف خانگی از جمله این پیامدها به شمار می‌آید (ساروخانی، ۱۳۷۶).

یکی از مهم‌ترین دلایلی که در دوره‌های گذشته، زنان را در رابطه زناشویی نگاه می‌داشت، کسب امنیت مالی بود، اما افزایش بی سابقه ورود زنان به بازار کار در دهه‌های اخیر، به استقلال اقتصادی آنان منجر گردیده است و این امر، چشم انداز طلاق را برای زنانیکه از وضعیت زناشویی خود چندان رضایتی ندارند، روشن و نوید بخش ساخته است. در پژوهش حاضر نیز درخواست طلاق از سوی زنان شاغل، بسیار بیشتر از درخواست طلاق از سوی زنان غیرشاغل است. زیرا وقتی زن در بیرون از خانه به فعالیتی اقتصادی و پول آور اشتغال دارد چندان به مرد متکی نیست، بلکه چه پیش از زناشویی و چه در جریان زناشویی و چه پس از طلاق، می‌تواند شخصاً معاش خود را تأمین کند و به همین جهت از متارکه و طلاق بیمی به دل راه نمی‌دهد. از سوی دیگر استقلال اقتصادی زنان، گاه انگیزه مردان را نیز برای طلاق تقویت می‌کند؛ زیرا مردی که زن شاغل خود را طلاق می‌دهد، به آسانی از پرداخت هزینه‌های مربوط به مراقبت از کودک خود فرار می‌کند.

سعید (۴۲ ساله، کاردانی، شغل آزاد) بیان می‌کند که او و همسرش، هر دو در یک محیط خانوادگی سنتی و مذهبی بزرگ شده بودند و از این رو که هر دو در بافت فرهنگی مشابهی رشد کرده بودند، دارای نگرش‌ها و ایده‌های مشابهی با یکدیگر درون زندگی مشترکشان بوده اند. ولی بعد از شروع تلاطمهایی که با ورشکستگی مالی او در زندگی ایجاد می‌شود و تصمیمی که زن علیرغم مخالفت شوهر برای حضور در محیط کار می‌گیرد، در تغییر نظر همسرش در تداوم زندگی با آن شرایط مؤثر بوده است. سعید معتقد است که حضور همسرش در محیط کار خارج از منزل و برخورد با آراء و نظرات گوناگون و نیز مستقل شدنش به لحاظ مالی به او شهامت بیرون رفتن از این زندگی مشترک ۱۲ ساله را داده است.

«ایشون کاملاً سنتی و مذهبی بودند و مثل خود من تو خانواده‌ای کاملاً سنتی و مذهبی

بزرگ شده بود. وقتی وارد زندگی شد، اینجوری نبود که بخواد بره سرکار، ولی وقتی مشکلات

اقتصادی شروع شد، ایشون مشغول به کار شد با اینکه من خیلی راغب نبودم برای کار کردنش،

چون بچه‌ها تنها بودن و به خاطر همین موضوع ورشکستگی من چون زندگی‌مون تو تلاطم افتاده

بود، دردسرهای خاص خودش رو داشت. ... حضور ایشون تو محیط کار بیرون از منزل تو اخلاق و رفتارش تاثیر گذاشت. از اون موقع این شهامته درونش ایجاد شد و از اونجا تصمیم گرفت که از اون زندگی بره بیرون. از اون بافت سنتی بیرون بیاد، بتونه انگ طلاق رو به جونش بخوره و اینکه تمام اتفاقاتی که بعدها براش تو جامعه می‌افته (با علم اینکه یه زن مطلقه تو جامعه جایگاه خوبی نداره) اینها رو با تمام سختی هاش بخوره و بخواد. شاید آگه تو بافت سنتی اش مونده بود به قولی می‌سوخت و می‌ساخت».

تغییر در مناسبات زناشویی سنتی

ورود مظاهر مدرنیته، زمینه فاصله گرفتن از سنتها و عرفهای موجود در جامعه خودی را ایجاد کرده، مناسبات قدرت را درون خانواده به هم زده و نقش‌های جنسیتی درون خانه را دچار تغییر کرده و زن را در تصمیم‌گیری‌های درون منزل مشارکت داده است. کم رنگ شدن سنت‌ها و امروزی شدن تفکر زن به همراه اشتغال بیرون از منزل و استقلال مالی او زمینه‌ای را فراهم کرده که زن امروزی نتواند به تنهایی مسئولیت‌های کامل یک زندگی را (خانه‌داری، همسرداری، بچه‌داری در کنار اشتغال بیرون از منزل) به خوبی ایفا کند. در صورتیکه این شرایط توسط همسر درک و پذیرفته شود و زمینه همکاری بین زوجین مهیا گردد، تعادل درون محیط خانواده برقرار است و در غیر اینصورت اقتدار و استقلال اقتصادی و شخصیتی زن تحصیل‌کرده و شاغل، توازن سنتی خانواده‌ای را که بر اقتدار و سلطه مرد استوار است بر هم می‌زند، چراکه او سهامت بیرون رفتن از زندگی زناشویی ناموفق و حتی پذیرش انگ طلاق را پیدا کرده است.

هادی (۳۵ ساله، دیپلم، شاغل) که در سن ۳۱ سالگی با همسرش که ۴ سال اختلاف سنی داشتند ازدواج می‌کند، علاقمند همکاری و مشارکت با همسرش در امور مختلف زندگی بوده و به نظرات همسرش به عنوان یک فرد مستقل احترام می‌گذاشته است، از طرفی به خاطر این انعطافی که در زندگی و در مقابل خواسته‌های همسرش به عنوان یک مرد از خود نشان می‌داده، انتظار توجه بیشتری از سوی او داشته است. او عدم توجه همسرش به این موارد را زمینه ساز بروز بحث و مشاجره و ایجاد عدم تفاهم درون زندگی مشترک می‌داند که در جدایی آنها از یکدیگر نقش داشته است.

«ما یکی از مشکلاتمون این بود که توافق رو تصمیماتمون نبود. خوب نباید یه چیزهایی وظیفه قلمداد بشه، من اگر یک جاهایی دارم کوتاه می‌آم، یه جاهایی رو دارم گذشت میکنم و انعطاف به خرج میدم، توقع دارم طرفم هم این رو بفهمه، دال بر وظیفه و اینکه حق بوده و من گرفتمش ندونه. اگر بخوایم بر اساس سنت نگاه کنیم، من مرد یک خانواده بودم و میتونستم تو خیلی چیزها اعمال نظر کنم ولی اصلاً به این چیز فکر نمی‌کردم. به همسر می‌گفتم تو این زندگی

هرکی هرکاری از دستش برمیاد باید انجام بده. نه من منتهی سر شما میگذارم، نه شما منتهی سر من داری. من غدام رو میخورم، میام تو ظرف شستن کمک شما میکنم. اصلاً منتهی هم ندارم. من فکرش رو هم نمیکنم که به من چه ربطی داره؟ مگه من باید ظرف بشورم تو این خونه؟ واقعاً برای من مضحکه، شاید خیلی‌ها براشون مهم باشه. اینه که، میگم، این مشارکت برای من اصلاً یک چیز حل شده‌ای بود. ... آدمها به جاهایی فکر میکنند که حق به جانب هستند و تا حرفشون به کرسی نشینه از موضعشون نمی‌خوان عقب بشینن. حالا این وسط خیلی جاها من فکر میکردم که حق به جانب هستم، خیلی جاها اون فکر میکرد و این تنش با ایجاد لجبازی، منجر به این میشد که نمیخواستیم از موضعمون کوتاه بیایم. یعنی بعضی وقتها هر دو طرف هم تو موضعی میافتادیم که دیگه توافقی صورت نمیگرفت».

بسترهای ارتباطی تأثیرگذار بر طلاق

تأثیر وسایل ارتباط جمعی بر آگاهی، انتظار و روابط زوجین

با گسترش شتابان استفاده از وسایل ارتباطی مدرن، دنیای مجازی در مقیاس بی سابقه‌ای وارد زندگی اجتماعی می‌شود و فواصل مکانی - زمانی و نظارت اجتماعی نیز در این دنیای مجازی به حداقل می‌رسد. قرار گرفتن در چنین فضایی و ارتباط با محافل متنوعی که از هزاران هزار ارزش، نگرش، عقیده و سبک زندگی برخوردارند از یک سو و تضعیف شدید نظارت جامعه و کنترل نهادی کاهش یافته از سوی دیگر، نه تنها با وسعت بخشیدن به دایره فردیت، تغییرات شدیدی در هویت فردی ایجاد می‌کند، بلکه با درهم ریختن نقش‌های تعریف شده اعضای خانواده برحسب سن و جنس، خانواده را دچار آشفتگی می‌کند. به این ترتیب کانون خانواده به جای آنکه محلی برای پناه بردن از زندگی پرتشنج جهان خارج باشد، محل برخورد اعضایی است که دارای جهان بینی‌های معمولاً متفاوتی هستند.

مجید (۳۷ ساله، کارشناسی، شغل آزاد) که هیچ‌گونه آشنایی قبلی با همسرش نداشته و با او از طریق ارتباط مجازی و چت اینترنتی آشنا می‌شود، بعد از ازدواج شاهد رفتارهای خاصی از همسرش می‌شود. زن که در زندگی خیلی به خانواده اش پایبند نبوده، بعد از ازدواج ارتباطهای مشکوک و پنهانی با مردی ناشناس برقرار می‌کند که با پیگیری و بررسی‌های مخفیانه شوهرش، وجود این رابطه برایش اثبات می‌شود. او که عشق و علاقه زیادی به زندگی و همسرش داشته و در جهت رفاه زندگیشان تلاش زیادی نموده، با پی بردن به خیانت همسرش، خودش را بازنده این زندگی می‌داند.

«من اتفاقاً توی زندگیم خیلی به همسرم محبت میکردم، قبولش داشتم، او هم اینجوری ابراز

می‌کرد که به من علاقمند ولی چه میشه کرد، خانمها اینجوریند دیگه، یک روز عاشقند، فردا فارغند. دیروز من برایش مهم بودم و امروز یکی دیگه... درد آورتین بر خورد تو زندگی مشترک، ندیده گرفته شدن. بعد از اون اتفاق، دیگه ندیده گرفتن و بی‌اعتنایی محض برای ما دوتا اتفاق افتاده بود و دیگه اهمیتی نداشت که طرف مقابل وجود داره یا نداره. اونجا دیگه آخرشه. بدترین حالت ممکن. توی هر جمعی حضور داری وقتی ندیده گرفته بشی، زجر آوره».

به نظر مجید وجود اینترنت و ماهواره در زندگی امروزی، در افزایش سطح آگاهی، تغییر سبک زندگی و نوع رفتار افراد و بخصوص زنان تأثیر به‌سزایی گذاشته، زیرا آنها با افزایش سطح آگاهی‌شان و پی بردن به حق و حقوقی که در زندگی دارند، دیگر زیر بار بسیاری از مسئولیتهایی که در زندگی زناشویی برایشان تعریف شده نمی‌روند.

«الان اینترنت و ماهواره صد در صد توی طرز فکرشون، ایده‌آل‌ها و عقایدشون تأثیر گذاشته، باعث تغییر دید خانمها و بالا رفتن آگاهی هاشون شده، خانمها هم جنبشو ندارند، آگاهی‌ها رو میگیرند، میفهمند که میتونن زیر تعهد نرن».

عدم آشنایی زوجین با مهارت‌های ارتباطی صحیح در زندگی مشترک

درک غیرواقعی بینانه از نقش همسری در دو جنس و انتظارات متقابل، فقدان یا ضعف آمادگی و آگاهی زن و شوهر به ویژه نسبت به شیوه‌های ارتباطی و عاطفی از دیگر عوامل زمینه ساز طلاق هستند. ارتباط و رفت و آمد با خانواده و بستگان همسر و نوع نگاه و نگرش متقابلی که این دو نسبت به هم دارند، دخالت‌های خانواده طرفین و عدم استقلال رأی در جایی که خود زن و شوهر چندان اختلافی با همدیگر ندارند، در برخی مواقع باعث مشکلات عدیده ای در زندگی مشترک می‌شود و می‌تواند زمینه را برای جدایی زوجین فراهم سازد.

فرزاد (۴۰ ساله، کارشناسی، کارمند بانک) از وجود آزادی‌های بی‌حد و حصری که در زندگی به همسرش داده، سلیقه‌های مختلفی که هر یک در زندگی داشتند و عدم همفکری و توافق بین خودشان در زمینه‌های مختلف زندگی مشترک که معمولاً به مشاجره و دعوا ختم می‌شده می‌گوید. فرزاد که به هنگام ازدواج ۲۲ سال بیشتر نداشته، سن پایین به هنگام ازدواج و بی‌تجربگی که از همان ابتدا در نحوه برخورد با همسرش داشته را در بروز بسیار از مشاجره‌های روزمره شان مؤثر می‌داند.

«من چون دوست داشتم که همیشه مشکلاتم رو خودم حل کنم و به جورایی فکر میکردم که خودم میتونم از عهده همه کارهام بریام، هیچوقت مشکلاتم رو بکسی نمیگفتم و فکر میکردم که همیشه باید طوری باشه که خودم بتونم مسأله خودم رو حل کنم، بنابراین مشکلات داخلیمون رو هیچ‌جا نمیگفتم... از موارد دیگه، آگاه نبودن به اینکه یک زن نیازهاش چی هست بود. من

به عنوان پسری که فقط ۲۲ سالم بود، از پشت میز مدرسه، فقط به دوره سرپازی رفتم و اومدم، خوب خیلی چیزها تو ذهنم بود، خیلی ایده داشتم، ولی واقعاً تجربشو نداشتم. مثلاً آگه زن تو تویه قضیه‌ای باهات مخالفت میکنه، خوب چه جوری باید باهاش برخورد کرد، یا اگر با زنت تو مسأله تربیت بچه اختلاف داری، چه جوری باید اون رو متقاعد کنی که به یه نتیجه مثبت برسی... میگم، آگاهی نداشتم رو این قضیه».

خیابانی شدن ارتباطات و الگوهای جدید همسرگزینی

وجود روابط و معاشرتهای قبل از ازدواج و شکل‌گیری ازدواجهای جدید بر پایه احساسات و عواطف زودگذر بیانگر تغییر معیارهای همسرگزینی تحت تأثیر ورود ارزش‌های مدرنیستی در جامعه و پذیرش آن در بین جوانان است. با این حال در صورت آشکار شدن هرگونه روابط آزاد و نامشروع زوجین قبل از ازدواج و یا خیانت زوجین به یکدیگر بعد از ازدواج در ایجاد بی‌اعتمادی و نارضایتی زناشویی زوجین تأثیر بسزایی گذاشته و زمینه را برای جدایی فراهم می‌کند.

الهه (۳۰ ساله، کارشناسی و شاغل) در سن ۱۸ سالگی با شوهرش که دانشجوی بوده ازدواج می‌کند. او بعد از ازدواج به ویژگیهای منفی شخصیتی و انحرافات اخلاقی شوهرش پی می‌برد و از تغییر خلقیات و بی‌قیدی شوهر در مورد نحوه ارتباط با جنس مخالف و حتی تشویق او به اینگونه معاشرتها بسیار ناراضی است. تنفر و بی‌زاری زن از شوهرش به حدی است که حاضر می‌شود بچه ۳ ماهه اش را که به نظر خودش، زن این پدر را به همراه داشته، سقط کند و نهایتاً بعد از ۶ سال زندگی، با وکالت بلاعزلی که برای طلاق داشته خودش را مطلقه کرده و از آن زندگی پرتنش و ملالت بار خارج می‌شود.

«همسرم بعد از ازدواج فوق لیسانسش رو گرفت و دکتراشو ادامه داد. وقتی ازدواج کردیم، اون روی رفتاریش ظاهر شد. از اولش به سری رابطه‌های عجیب غریبی به اسم روشنفکری با خانمها داشت. اونا حتی خونه ما می‌اومدن و می‌رفتن به طور علنی و من پذیرفته بودم این نوع دوستی هارو. بدبین نبودم ولی قسمتهایی از رابطش که خصوصاً بود، من نمی‌دونستم و نمی‌دیدم و نمی‌فهمیدم. حتی رابطه عمیق عاطفی با یه خانمی داشت که روز عروسی ما هم دعوت بود و خونه ما هم می‌اومد و می‌رفت. توی روابطشون، اون رو به عنوان خواهرش معرفی می‌کرد اما رابطه شون فراتر از این بود، عملاً رابطه جنسی داشتند. حتی به من می‌گفت من با هرکی می‌خوام هستم، تو هم با هرکی می‌خوای باش! براش مهم نبود. اون سریع جایگزین منو هم انتخاب کرده بود و بلافاصله بعد از طلاق با اون ازدواج کرد...».

بسترهای اقتصادی تأثیرگذار بر طلاق

کانگر والدرا (در آما تو ۱۹۹۷)، معتقدند که دوران‌های سخت اقتصادی در جامعه نتایج زیانباری بر خانواده‌ها دارد؛ از جمله آنها، احتمال وقوع گسیختگی خانواده است. محرومیت اقتصادی، تعاملات مثبت زوجین را کاهش می‌دهد و آنها را به سوی طلاق سوق می‌دهد. مشکلات اقتصادی در بین زوجینی که منافع خانوادگی آنها برای بقای زندگی در سطح استاندارد مناسب نمی‌باشد، زندگی زناشویی آنها را بی ثبات می‌کند و مردان در این خانواده‌ها، بیشتر تعامل منفی دارند. در مقوله بسترهای اقتصادی مؤثر بر طلاق، باید این نکته را یادآور شد که به بیان زنان مطلقه این پژوهش، آنها تا حد ممکن در طول زندگی مشترک در برابر مشکلات اقتصادی موجود در زندگی از خود مقاومت نشان داده و در بیشتر موارد طلاق، در وضعیتی رخ داده که خانواده از حداقل‌های لازم جهت ادامه زندگی محروم بوده و عاملی دیگر هم به همراه فقر در تصمیم برای طلاقشان مؤثر بوده است.

تشکیل خانواده بدون داشتن حداقل امکانات لازم برای زندگی

زمانی که یک زوج در ابتدای زندگی مشترک خود به هر علتی (سن پایین، ادامه تحصیل، بیکاری، نداشتن سرمایه و پس انداز و...)، توانایی تأمین حداقل امکانات لازم برای تداوم زندگی را نداشته باشند، با مشکلات بسیاری روبرو خواهند شد. ورود و مداخله والدین به زندگی زوجین - به عنوان افرادی که تا قبل از ازدواج، دختر و پسر تحت حمایت کامل آنها به سر می‌بردند - نیز ممکن است به علت دخالت‌های فراوان و بی مورد و یا دلسوزی‌های بیجای آنها، زمینه ساز بروز تنش و مشکلاتی در روابط زوجین در ابتدای زندگی آنان شود. در صورتیکه اگر زوجین بتوانند با داشتن امکانات رفاهی لازم برای شروع یک زندگی دونفره در سطح معمولی جامعه وارد زندگی مشترک خود شوند، از بروز بسیاری از مشکلات و مسایلی که در ابتدای زندگی زمینه اختلافات زوجین را فراهم می‌کند، گرفته می‌شود. مجید (۳۳ ساله، کارشناسی و بیکار) که در موقع ازدواج دانشجوی بوده، شغلی نداشته و حتی از والدینش پول تو جیبی می‌گرفته و به علت عدم توانایی اجاره منزل، در یک واحد مسکونی که متعلق به پدر همسرش بوده به مدت ۳ سال زندگی کردند و بدین علت از مداخله‌های دائمی و بیش از حد والدین همسرش هم در امان نبوده‌اند.

«راستش بخواین بعضی وقتها که در مورد علت‌های طلاقمون فکر می‌کنم، علتها رو اینطوری درصد بندی می‌کنم، ۵۰٪ دخالت والدین همسر، ۳۰٪ خودم و ۲۰٪ هم همسر. پدر و مادراشون از روز اول تصورشون از شروع زندگی ما این بود که مثلاً ما دوتا بچه ایم و کاملاً باید مطیع و مرید ایشون باشیم. من بیشتر اون دخالت‌ها رو بخاطر کمک مالیه پدرخانومم می‌دونم چون ایشون یه آدم

به شدت قدرت طلب بود و اون کمک مالی رو کرد تا اون قدرت رو داشته باشه و منت بذاره. اگر پدرش اون کارو نمی‌کرد یا آگه من اونموقع شعورش رو داشتم و اونا رو می‌شناختم و کمکشون رو قبول نمی‌کردم خیلی از این مشکلات پیش نمی‌اومد و خوب البته برای اینکه این مشکلات پیش نیاد به تصمیم راسخ برای شروع کردن زندگی می‌خواست که من اونو نداشتم».

مدیریت نامناسب منابع مالی خانواده توسط زوجین درون زندگی مشترک

نداشتن رویه معقول اقتصادی در هزینه کردن منابع مالی درون زندگی مشترک، عدم همفکری و همراهی زوجین در مورد نحوه مصرف درآمدهایشان که از اشتغال بیرون از منزل حاصل شده و عدم مشارکت مفید و سازنده آنها در مدیریت امور مالی خانواده، نه تنها زمینه ساز بروز مشاجره و اختلاف در روابط زوجین شود، بلکه می‌تواند مانع پیشرفت اقتصادی آنها در زندگی شده و حتی پس انداز یا سرمایه‌های موجود در زندگی را هم از بین ببرد.

محمد (۳۷ ساله، کارشناسی، کارمند) مجذوب شخصیتش همسرش در یک مدت زمانی کوتاه می‌شود و بدون انجام تحقیقات کافی با او ازدواج می‌کند. آنها که پس از مدت زمان کوتاهی به اختلاف سلیقه هایشان در بسیاری از زمینه‌های مختلف پی می‌برند. محمد که مدیریت ضعیف خودش را در نحوه برخورد و رفتار با همسرش، دلیل اصلی بحث و مشاجره همیشگی شان در بیشتر امور زندگی می‌داند، نهایتاً بعد از گذشت ۷ ماه از زندگی مشترک، به علت عدم توافق و همراهی آن دو برای رفع مشکلات و مسایل زندگی‌شان، با پرداخت مهریه کامل به همسرش، از او جدا می‌شود.

«ما تو خانواده پدرمادریم، اینطوری بود که پدرم در مسائل مالی به هیچ عنوان دخالت نمی‌کرد. ماهیانه مبلغی رو به مادرم میداد و مادرم مدیریت اقتصادیش مناسب بود، طوری این پولها رو خرج می‌کرد که تا آخر ماه با به حقوق متوسط، به خونه ۶ نفری می‌چرخید. من هم گفتم چه خوبه که خانمم هم به این روش ادامه بده و من هم دخالتی نکنم. بهش گفتم، آقا این سیصد هزار تومان در ماه، تو امورات زندگی رو با این بچرخون، کم بود، جبران میکنیم، کم داشتم ازت میگیرم. ایشون هم موافقت کردند و شروع کردیم. که یواش یواش دیگه کار به جایی رسیده بود که ایشون میاومدن جلوی بانک، پول رو مستقیماً از من میگرفتن، میبردن به حساب خودشون واریز میکردند. وسطهای ماه دیگه من پولی تو جیبم نبود، بهش می‌گفتم که فلانی به من پول بده، دویست تا تک تومنی درمی‌آورد و میگفت که خوب بلیط رفت به اداره شما میشه چهل تومن، چهل تومن هم برگشتت، صد و بیست تومن هم اضافه تو جیب هست دیگه، میخوای چیکار؟ سر این ما بیشتر اوقات دعوا داشتیم».

تأثیر فشارهای اقتصادی جامعه بر منابع درآمدی خانواده

بدون شک عدم ثبات نظام اقتصادی جامعه بر شرایط اقتصادی درون خانواده هم تأثیر می‌گذارد. بالا رفتن هزینه‌های زندگی در صورتیکه با امکان تأمین نیازها در زندگی همراه نباشد، نه تنها منجر به پایین آمدن استانداردهای زندگی، کاهش قدرت خرید و کاهش سطح رفاه خانواده می‌شود بلکه زمینه پس انداز در زندگی هم از بین می‌رود و این فشارهای اقتصادی، بر کیفیت روابط زوجین در زندگی تأثیرگذار خواهد بود.

داوود (۳۱ ساله، کاردانی حسابداری، کارمند) در سن ۲۲ سالگی با دختری آشنا می‌شود و بعد از آگاه شدن از وضعیت زندگی او و خانواده اش، بدون عشق و علاقه و از روی ترحم و دلسوزی با او ازدواج می‌کند. پدر همسرش به علت ورشکستگی در شغلش، روانه زندان شده بوده و خانواده اش به سختی روزگار می‌گذرانند. او وجود مشکلات اقتصادی و عدم تأمین مالی را در ایجاد بیماریهای روحی و روانی که برای همسرش در منزل پدرش بوجود آمده و حتی افسردگی و انزوای خودش در زندگی مشترکشان مؤثر می‌داند، نهایتاً بعد از ۶ سال زندگی به علت آزرده‌گی خاطر و نارضایتی شدیدی که از رفتار خود خواهانه و بیمارگونه همسرش در زندگی داشته، با پرداخت کامل مهریه از او جدا می‌شود.

«چندتا عامل باعث شدن که من تو زندگی به طلاق برسم. اولین عامل کم تجربگی، انتخاب نادرست و سن پایینم در ازدواج بود. بعد از این می‌تونم بگم مشکلات اقتصادی خیلی مهم بود، آگه من از جهت مالی تأمین بودم، شاید می‌تونستم مشاوره بگیرم، شاید می‌تونستم روی این شخص کارکنم و خیلی چیزها رو تغییر بدم، مثلاً محل زندگیمون رو تغییر بدم و یه جای مستقل برای زندگی بگیرم که خودش خیلی از مشکلاتمون رو کم می‌کرد.. یکی از مشکلات اساسی ما تغییر دکوراسیون با وسایل منزل بود که اون دوست داشت مدام وسایل رو عوض کنه و این خیلی تو روحیه اش تأثیر داشت. ولی چون ما ساکن طبقه بالای منزل پدریم بودیم، وقتی می‌دیدن ما وسایل رو عوض می‌کنیم سریع متوجه می‌شدن و می‌گفتن شما به فکر خونه خریدن نیستید و می‌خواین مبل و وسایل رو عوض کنید؟ یا ماکروفرو و ماشین ظرفشویی بخرید؟ خوب چه لزومی داره وقتی شما مشکلات مالی دارید این کارا رو بکنید؟ یا آگه مشکل اقتصادی نداشتیم در عوض می‌تونستم کمتر کارکنم و خستگیم کمتر بشه وقتی تو خونه ام. می‌تونستم بیشتر به خودمون برسیم یا حتی پس انداز کنیم برای خونه و هزار چیز دیگه. یا مثلاً مهمونی رفتن ها، چشم و هم چشمی‌هایی که تو این مهمونیا ایجاد می‌شد، ماشین نداشتن و خیلی چیزای دیگه، همش با مشکل اقتصادی مرتبط بود. شاید اگر مشکلات اقتصادی نبود می‌شد یه جورایی این زندگی را تحمل کرد یا اینکه تفاهم رو نزدیکتر کرد».

مقولات سطح کلان

عوامل تأثیرگذار بر طلاق در سطح کلان به بیان مشارکت کنندگان در این پژوهش، بیشتر متعین‌های ساختاری جامعه را مطرح می‌کند که به جهت نفوذ عمیقی که در کلیه سطوح اقتصاد، فرهنگ و مذهب دارند، بدون شک خانواده را هم به عنوان یکی از اصلی‌ترین نهادهای جامعه تحت تأثیر قرار می‌دهند.

جدول ۵. مفاهیم و مقوله‌های مستخرج از داده‌های کیفی پژوهش بر اساس روش نظریه مبنایی، ۱۳۹۲

مقولات سطح کلان	دگرگونی آگاهی و نقش‌های جنسیتی زنان نابرابری فرصتهای زنان و مردان از نظر دسترسی به منابع قدرت و منزلت نابرابری حقوقی میان زن و مرد در جامعه کلیشه‌های جنسیتی و فرهنگ مردسالارانه
-----------------	---

دگرگونی آگاهی و نقش‌های جنسیتی زنان

همزمان با گسترش ورود و تأثیر اندیشه‌های مدرنیستی، رشد رسانه‌های جمعی و جهانی سازی اقتصادی و فرهنگی، آگاهی زوجین و بخصوص زنان از جایگاه و حق و حقوق خویش در زندگی مشترک افزایش یافته و منجر به تضعیف نگرش‌های سنتی و تقدیرگرایانه و دگرگونی نقش‌های اجتماعی بخصوص برای زنان شده است. این شرایط زمینه را برای کسب استقلال زنان و نیل به هویت‌های ارزشمند از طریق تحصیلات عالی و اشتغال فراهم نموده و ساخت خانواده در جهت افزایش قدرت زنان و فرزندان تغییر داده است.

مجید (۳۷ ساله، کارشناسی، شغل آزاد) که تجربه دوستی‌هایی را هم قبل از ازدواج داشته، مستقلاً برای ازدواجش تصمیم می‌گیرد و چون برخی ملاک‌های مورد نظرش را در طرف مقابل دیده و با او ازدواج می‌کند، ولی در ادامه، آن دو در امور مختلف زندگی اختلاف نظر پیدا می‌کنند. زن که در زندگی خیلی به خانواده اش پایبند نبوده، بعد از ازدواج ارتباط‌های مشکوک و پنهانی با مردی ناشناس برقرار می‌کند و با پیگیری و بررسی‌های مخفیانه شوهرش، وجود این رابطه برایش اثبات می‌شود. او علت بروز چنین اتفاقی در زندگیشان را در عدم توازن و تعادلی می‌داند که در رابطه با ارزش‌ها و باورهای نهادینه شده درون رفتارهای نسل امروزی و نگرش‌ها و ارزش‌های جدید و مدرنی که همه روزه به صورت بسیار گسترده و همه جانبه تمامی افراد و خانواده‌های را احاطه کرده، اتفاق افتاده است.

«از وقتی که همسرم شاغل شد، محیط کارش رو افکارش تأثیر گذاشت. موقعی که من ورشکست شدم ایشون رفت سرکار و از اون موقع این شهامته درونش ایجاد شد و از اونجا برای طلاق تصمیمش رو گرفت. کم رنگ شدن سنتها، ایجاد شهامت برای طرف مقابل من کرد که بتونه

از زندگی‌اش بره بیرون. از اون بافت سنتی بیرون بیاد و بتونه انگ طلاق رو به جونش بخوره و تمام اتفاقاتی که بعدها برایش تو جامعه می‌افته - با علم به اینکه یه زن مطلقه تو جامعه جایگاه خوبی نداره - اینها رو با تمام سختی هاش بخوره و بخواد. شاید آگه تو بافت سنتی اش مونده بود به قولی می‌سوخت و می‌ساخت. ... نسل ما در یک دوگانگی بین سنت و مدرنیته گیر کرده، یه جاهایی می‌خواد خودش رو رها کنه، یه جاهایی میبینه، سنت، مذهب، دین جلوش رو میگیره. هیچ تعادل و توازنی این وسط وجود نداره، این صرفاً در مورد همسر من نبوده و نیست. من سعی میکنم و می‌خوام که خودم رو وفق بدم با شرایط جدید زندگی. من یک جامعه رو نمیتونم تغییر بدم، ولی در سطح خودم، زندگی خودم و افکار خودم رو میتونم هدایت کنم به یک سو، ولی یک حامی می‌خوام، یک همراه می‌خوام. من اگر میرم با یکی زندگی مشترکی رو شروع میکنم، اون هم باید تا حدی مثل من فکر کنه، که یه توافقی باشه که به یک اتفاق نظری برسیم و توازنی تو زندگیمون به وجود بیاد. ولی اگر اون نصفه و نیمه کار باشه و من بخوام کامل باشم، نمیشه. من گیر میکنم یه جایی، همراهم یه جایی من رو فال میگذاره، این همراه، همراهی نیست که ولش کنم و بگذارم و برم. باید یا با خودم بکشمش، یا خودم هم پیام پایین. این اختلافات تو تمام زندگیهای جامعه و نسل ما هستش...».

نابرابری فرصتهای زنان و مردان از نظر دسترسی به منابع قدرت و منزلت

یکی از مباحث اساسی در زمینه توسعه، میزان بهره‌گیری درست و منطقی از توانایی‌ها و استعداد های نیروی انسانی هر جامعه است. بی تردید زنان، به عنوان نیمی از جمعیت، تاثیر مستقیمی در توسعه جامعه دارند زیرا هدف هر جامعه ای، به حداکثر رساندن رفاه اجتماعی است. در جامعه‌ای که مشارکت زنان در زمینه‌ی اشتغال و فعالیت‌های اقتصادی بیشتر باشد، رفاه اجتماعی نیز بیشتر خواهد بود، زیرا مشارکت زنان در بازار کار، موجب کاهش نرخ بباروری، افزایش سطح تولید، افزایش درآمد سرانه و در نتیجه سبب افزایش سطح رفاه کل جامعه است. برعکس دسترسی محدود و نابرابر به فرصتهای کسب درآمد و اشتغال که به صورت بیکاری و کم کاری پدیدار می‌شود، خود از عمده‌ترین علل فقر است (مافی، ۱۳۸۸).

در حالی که با نگاهی گذرا به اجتماع، قوانین، سنت، عرف و شرع در می‌یابیم که نگرش حاکم مرد را نان آور خانه تلقی می‌کند. وجود فرهنگ قوی مردسالار همواره رواج دهنده باورهای سنتی بوده به طوری که از ابتدا تربیت و جامعه پذیری زنان به گونه‌ای است که آنان را فاقد اعتماد به نفس لازم و تصمیم‌گیری برای رقابت با مردان در فعالیت‌های اقتصادی قرار داده است. کمبود آگاهی زنان در ابعاد حقوقی فردی، خانوادگی، اجتماعی، حرفه‌ای و عدم شرکت در تشکلهای صنفی و فعالیت‌های

اجتماعی، فرهنگی و سیاسی به استمرار این ساخت نابرابر کمک می‌کند. علیرغم تلاش‌های گسترده‌ای که در جهت ایجاد رشد و اعتلای بیشتر زنان و مشارکت آنان در فعالیت‌های اجتماعی صورت گرفته است، وجود نوعی نگرش اجتماعی و نگاه بسته فرهنگی مبتنی بر باورهای غلط و نیز برخی ابهامات و اشکالات در قوانین ناظر بر خانواده و قوانین کار، خود به خود موانعی را برای اشتغال و حضور موثر زنان در عرصه‌های فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی فراهم نموده است.

ثریا (۴۶ ساله، پنجم ابتدایی، شاغل) بعد از ازدواج بلافاصله باردار می‌شود و پس از تولد فرزندش به اعتیاد شوهرش پی می‌برد. او برای ترک اعتیاد همسرش تلاش زیادی می‌کند ولی موفق به ترک اعتیاد او نمی‌شود و مجبور می‌شود برای امرار معاش خانواده به هرکاری روی بیاورد. او حتی مجبور می‌شود به علت نداشتن منزل و عدم توانایی پرداخت اجاره مسکن، با والدینش که خودشان هم در منزل اجاره‌ای ساکن بودند، زندگی کند. ثریا به علت رفتار خشونت آمیز همسر معتادش درون زندگی و اشتغال تمام وقت به کارهای سخت در بیرون از منزل به لحاظ جسمی و روحی آسیب فراوانی می‌بیند و نهایتاً به اصرار فرزندانش بعد از ۲۷ سال زندگی مشترک، غیابی از همسرش طلاق می‌گیرد.

«همیشه به خودشم می‌گفتم من بچه‌ها بزرگ بشن ازت جدا می‌شم. اونموقع آگه جدا می‌شدم می‌گفت زیر سرم بلند شده و اینا. تا اینکه وضع اعتیاد شوهرم خیلی بد شده بود، به حدی که وسایلا خونه مونو می‌فروخت برای مواد. دیگه مجبور شدم برگردم تهران و رفتم پیش خانوادم که خودشونم مستأجر بودن و رفتم سرکار که خرج بچه هامو می‌دادم. بعدش دادخواست طلاق دادم. هیچ بار دادگاهها رو نیومدم و بعد از کلی دردسرو سختی غیابی طلاق گرفتم. پدر و مادرم که فوت کردن، بدون خونه موندیم. شرایطمو به مدیر عامل شرکتی که کار می‌کردم گفتم، اون هم بهم کمک کرد توخرید خونه. به خونه گرفتم ۱۸ میلیون که ۹ میلیونش مونده هنوز. ... الان دیگه کار کردن برام سخت شده. شغلم نگهداری از سالمنده، چون سوادی ندارم شغل بهتری نیس برام. شغلم خیلی سخته، الان مهره‌های گردنم بهم نزدیک شدن، جوری که دکتر می‌گفت این وضعیت برای ۶۰ سال به بالاهاس نه تو که هنوز ۴۰ سالته. توانی ندارم دیگه. چون نمی‌تونستم کارکنم، دیگه مجبوری رفتم زیر پوشش کمیته امداد».

ثریا به علت نداشتن حامی و سرپرستی که بتواند از او و فرزندانش حمایت کند و همچنین نداشتن سواد کافی که بتواند در شغل مناسبی برای کسب درآمد مشغول شود، علیرغم میلش، زیر پوشش کمیته امداد می‌رود. او که به امید کمکی مناسب و درخور، غرورش را شکسته و خودش را مددجوی کمیته امداد نموده، از این اقدامش بسیار ناراضی است و از عدم پیگیری و حمایت کمیته، حداقل در تخصیص وامی که او بتواند مابقی پول خانه اش را بپردازد، بسیار ناراحت و شاکی است.

«من آدم با عزت نفس بالایی هستم. اصلاً نمی‌خواستم برم تحت پوشش امداد. من حتی از

مادرم نمی‌خواستم کمک بگیرم و ساختم بود. الانم غرورم شکسته شده و حالا هم تا هر جا بتونم کار می‌کنم. همیشه دستمو میدارم روزانوم میگم یا علی، تا بچه هامو سروسامون بدم. پدر شوهرم که افتضاحه وضعش. به خدا من آگه داشتم خیلی می‌خواستم کمک کنم به بدبخت بیچاره ها، ولی خدا به یکی میده به یکی نمیده. کمیته امداد هم هیچ کمکی نمی‌کنه بهم. من الان مشکل دارم، ۹ میلیون بدهکارم بابت خونه، اما هیچ کس نیست کمکم کنه. نمی‌خوام که رایگان به من چیزی بدن، حداقل یه وامی به من بدن که سرپناهی درست کنم برای بچه هام وگرنه خونمو از من می‌گیرن و دوباره آواره و سرگردون می‌شیم (واشک میریزد...).

نابرابری حقوقی میان زن و مرد در جامعه

عرف ایرانی برای مردان جایگاه بالاتری قائل است و او را با عنوان جنس اول و زن را به عنوان جنس دوم می‌بیند. بر این اساس مرد تصمیم‌گیرنده اصلی است و باید مدیریت خانواده را در اختیار داشته باشد و اگر مشکلی در زندگی زناشویی آنها به وجود آید، به راحتی خانواده را ترک می‌کند یا هنگام طلاق حضانت فرزند را برعهده می‌گیرد. در قوانین ایران مواردی وجود دارد که به طور مداوم به مردان حق ویژه و برتری نسبت به زنان می‌دهد. مردان به راحتی از تخلفات مربوط به بی‌تعهدی به زندگی مشترک تبرئه می‌شوند، اما در مقابل زنان با کوچک‌ترین خطایی محکوم می‌شوند (معیدفر، ۱۳۹۲).

امروزه به علت تناقضات موجود در مجموعه حقوقی مرتبط با زنان و مردان، کارکرد مهریه که حفظ استقلال زن، بویژه از حیث مالی در تمام طول زندگی مشترک و پس از آن بود، کارکردهای جدیدتری یافته و سبب گردیده است تا به هنگام بروز شرایط دشوار و مشکل‌زا، به مثابه ابزاری برای رفع نابرابری‌های موجود به کار رود. افراد درگیر با مسأله اجرای مهریه با انگیزه‌های متفاوتی از جمله اجرای مهریه با انگیزه انتقام از همسر و خانواده او، فراهم نمودن زمینه‌ای برای جدایی از همسر و ترک زندگی خانوادگی، ایجاد مصالحه برای طلاق، تأمین نیازهای اقتصادی و ایجاد یک پشتوانه مالی، تنبیه همسر و دریافت حضانت فرزند و جز آن‌ها اقدام به چنین عملی می‌نمایند (سفیری، وداد هیرو طالبی اردکانی، ۱۳۸۸، ۹۲).

سهیلا (۴۲ ساله، کارشناسی حقوق و خانه دار)، به اصرار شوهرش بلافاصله بعد از ازدواج بچه‌دار می‌شود و بعد از آن انحرافات اخلاقی شوهر (اعتیاد، خودارضایی شوهر، خیانت و عدم تمایل به برقراری رابطه زناشویی با همسر) برایش آشکار می‌شود. او که به علت رفتارهای خلاف عرف و ناشایست همسرش، احساس می‌کند هر روز از شوهرش دورتر می‌شود، برای برقراری مجدد رابطه با او، به پیشنهاد شوهر خودش را عمداً معتاد می‌کند تا بدین وسیله رابطه متعادل‌تری با او در زندگی ایجاد شود. ولی نه تنها رابطه آن دو بهبود نمی‌یابد بلکه خودش را دچار عوارض و توهمات حاصله از اعتیاد به شیشه می‌کند و از سویی حمایت والدینش را هم در زندگی از دست می‌دهد. نهایتاً مجبور می‌شود همزمان

با تلاش برای ترک اعتیاد که بدترین و سخت‌ترین لحظات را برایش رقم زده، به تنهایی پرونده طلاقش را پیگیری کند.

«خلاصه می‌خوام بگم وقتی که این اتفاق افتاد و من معتاد شدم، چون نتونستم از نظر قانونی حمایت بشم و خانواده ام هم نتونست به من کمک کنه، تصمیم گرفتم جدا بشم. من باید طلاقم رو می‌گرفتم، هم برای سلامتی خودم و بچه هام و آینده ام و هم برای حفظ شخصیتم جلوی دیگران، برای همه چیز. من به حق طبیعی زندگی داشتم که می‌تونستم به عنوان یه انسان زندگی کنم... شوهرم وضع مالیش خیلی خوب بود. خونه داشت، مغازه داشت، زمین داشت. قبل از دادخواست طلاق، چون من ۶۰۰ تا سکه مهریه ام بود، رفتم خونشو توقیف کردم، ولی چون خودم برای طلاق اقدام کردم، باید همه چیزمو می‌بخشیدم. فقط اجرت المثل بهم تعلق می‌گرفت. با اینکه خودم حقوق خونده بودم ولی چون مشکلات روحیم شدید بود و نمی‌تونستم خودم کار بکنم، وکیل گرفتم و دادخواست دادم و درازای طلاقم مهریه ام رو بخشیدم که وکیل من به لحظه برگشت به قاضی گفت، این یه زنه آگه تمام مهریه اش رو ببخشه فردا می‌خواد چیکار کنه؟ آگه میشه ۲۰۰ تا سکه رو براش نگه دارید و قاضی هم قبول کرد و بعد به اون آقا گفت که ۲۰۰ تا نگه دار. که اون آقا گفت نه و تا ۱۵۰ کشوندش و گفت ندارم الان بدم. قاضی گفت باشه نداری سال دیگه بده، حکم طلاق منو صادر کردند و توافقی طلاق گرفتیم».

سهیلاکه سرمایه جوانیش را در زندگی با همسرش تباه شده می‌داند، معتقد است که شوهرش چون می‌دانسته که با معتاد کردنش می‌تواند از پرداخت مهریه معاف شود، او را معتاد کرده و حق و حقوق او را ناجوانمردانه نپرداخته است. هرچند که او شوهرش را در این زمینه موفق می‌داند ولی باز بدین جهت که توانسته خودش را از دست آن مرد و زندگی فلاکت باری که برایش ساخته بوده نجات دهد و سلامتی اش را باز یابد، خوشحال است.

«من خیلی دوست دارم این بحثهای طلاق بیان بشه. تو حکم طلاق همه اش عدم سازش میزنن، ولی وقتی مردی میره زن رو معتاد می‌کنه و از این جرم استفاده می‌کنه که حق و حقوقش رو زیر پا بذاره، اینجا کی ناسازگاری کرده؟ در واقع این آقا علم داشت که میتونه این کار رو بکنه. من متوجه هستم که این آقا من رو معتاد کرد که من از تمام حقوقم بگذرم و البته موفق هم شد به لحاظ مالی که برای خودش بدست آورد، ولی می‌خوام بگم نه، من بیشتر موفق شدم. من تجربه هام، شکست هام، ارزشش خیلی بیشتر از مالی است که اون در اختیار من نگذاشت و از من دریغ کرد. الان خیلی رضایت دارم از همه لحاظ، البته ناراحت میشم و میگم کاش حق و حقوقم رو نمی‌بخشیدم ولی مامانم میگه نه، شاید آگه نمی‌بخشیدی، به سلامتی کنونی ات نمیرسیدی و این تندرستی بهترین سرمایه است برای تو».

کلیشه‌های جنسیتی و فرهنگ مردسالارانه

کلیشه‌های جنسیتی مجموعه سازمان یافته از باورها درباره خصوصیات همه اعضای گروهی خاص است. کلیشه‌ها دربرگیرنده اطلاعاتی درباره ظاهر جسمانی، نگرش‌ها، علایق، صفات روانی، روابط اجتماعی و نوع شغل است و اغلب با جنسیت شخص نظیر ابزار بودن مردان و ابزاری بودن زنان پیوند خورده است. هریک از مقولات مرد یا زن بودن، مبتنی بر یک سری تصورات و پیش فرضهایی درباره نگرش‌ها و رفتارهای مناسب مردانه و یا زنانه (کلیشه‌های جنسیتی) است که در فرهنگ هر جامعه‌ای تعاریف ویژه و متفاوتی می‌یابند (علمی، ۱۳۸۸، ۵۴). براساس کلیشه‌های جنسیتی، زنان و مردان در جامعه دارای ویژگیهای خاص، رفتار خاص و حالات روانی خاص هستند و در نهایت قابلیت انجام وظایف و کارهایی را دارند که به صورت معمول با یکدیگر متفاوتند. آنچه در بررسی کلیشه‌های جنسیتی در جامعه جلب توجه می‌نماید، کلیشه‌های عمدتاً منفی در مورد زنان و شیوع و پذیرش کلیشه‌های عمدتاً مثبت راجع به مردان است که این کلیشه‌ها در نهایت به پیش داور و تبعیض جنسیتی منجر می‌گردد. در فرهنگ ما دختر با لباس سفید به خانه بخت می‌رود و با کفن سفید از این خانه بیرون می‌آید. چنین تفکری به معنای محکوم بودن زنان به تحمل زندگی مشترک تحت هر شرایطی است، این درحالیست که دو نفر ممکن است در طول زندگی مشترک با هم از جهات مختلف دچار تفاوت‌های بنیادین شوند که این تفاوت می‌تواند در مسائل جنسی، سبک زندگی، سلیقه‌ای و... باشد و اختلاف نظرهای اساسی بین آنان در تصمیم‌گیری‌های مهم مانند تربیت فرزندان به وجود آید. هنگام بروز طلاق عاطفی برخی مردان تلاش می‌کنند مشکلات عاطفی خود را در خارج محیط خانواده حل کنند، اما این کار برای زنان سخت‌تر است (معیدف، ۱۳۹۲).

پریناز (۳۰ ساله، دیپلم و شاغل) با همسرش که ده سالی دوست و آشنای خانوادگی بودند، ازدواج می‌کند. او برای کسب درآمد و گذران زندگیشان، به علت دانشجو بودن همسرش و نیز عدم تمایلی شوهرش که برای اشتغال او در بیرون از منزل داشته، درون خانه به حرفه آرایشگری مشغول شده و تمام مایحتاج زندگیش را تأمین می‌کرده است. او که به امید گذر از این شرایط سخت و فارغ‌التحصیل شدن شوهرش با تمام ناامیلات زندگی و حتی بد رفتاری شوهرش هم کنار آمده، پس از مدتی به خیانت همسرش، پی می‌برد. از آن پس تصمیم جدی برای خارج شدن از آن زندگی می‌گیرد، چونکه حتی در اواخر زندگی مشترک از احتمال معتاد شدن خودش توسط همسرش که به سمت مصرف شیشه هم کشیده شده بوده، در امان نبوده است. او علت ماندن در آن زندگی سخت را، پذیرش باورهایی می‌داند که زنان ایرانی از کودکی با آنها بزرگ شده‌اند و درون زندگیشان هم آنها را پیاده می‌کنند. او برای اینکه با طلاق گرفتنش انگشت نمای دیگران نباشد، ۳ سال را با سخت‌ترین شرایط در کنار شوهرش سپری کرده، ولی در نهایت به علت آسیب‌های روحی و جسمی که در این زندگی متحمل شده،

تصمیمش را برای خارج شدن از آن زندگی و جدایی می‌گیرد.

«همیشه فکر می‌کردم شوهرم درست میشه و چون تو فرهنگ ما جا افتاده که زن با لباس سفید به خونه شوهرش میره و با کفن سفیدم از خونه شوهرش بیرون می‌آد و اینکه زن همیشه باید زیر دست باشه و همیشه باید بپذیره، من این وضعیت را پذیرفته بودم. نمی‌خواستم با طلاق گرفتارم، جوری بشه که آبروم بره و خودمو نقل مجلس کنم، خونوادم روانگشت نما کنم. خیلی به این چیزا فکر کردم ولی بعد دیدم خودم مهمتر این حرفها هستم. نهایت ۱سال، ۲ سال، حالا نه ۳ ساله انگشت نما می‌شم و بعد همه براشون عادی میشه و می‌پذیرن دیگه. ... من وقتی می‌خواستم طلاق بگیرم، به تمام عواقب بعدش فکر کردم. حتی به اینکه ممکنه خیلی‌ها به خودشون اجازه بدن که دست روی من بذارن و پیشنهادای بی‌شرمانه بدن که همینم شد. حتی تو فامیل خودمونم این اتفاق افتاد، نه پیشنهاد بی‌شرمانه ولی همین که با وجود همسر و بچه دعوتم کنن رستوران و این حرفا. ولی خب خیلی مقابله کردم که نشکنم و نشکستم».

کدگذاری انتخابی

در آخرین مرحله تجزیه و تحلیل داده‌های کیفی در روش شناسی نظریه مبنایی، کدگذاری در سطحی انتزاعی تر ادامه می‌یابد. این مرحله، روند انتخاب مقوله اصلی و فرایند نهفته در داده‌ها، ارتباط دادن آن با سایر مقوله‌ها و اعتبار بخشیدن به روابط یا مقولاتی که نیاز به اصلاح و گسترش بیشتری دارند، می‌باشد (ادیب و همکاران، ۱۳۸۶).

با مرور و بازخوانی مکرر مصاحبه‌ها، کدها و طبقات استخراج شده نهایتاً مشخص شد که زوجین (زن و مرد) به عنوان تصمیم‌گیرنده طلاق، مقوله اصلی هستند. در واقع تعمق و تأمل زوجین در مورد زمینه‌های تسهیل‌کننده یا بازدارنده طلاق، مقوله اصلی هستند. در واقع تعمق و تأمل زوجین در مورد فرهنگی جامعه، نوع نگاه جامعه و افراد به پدیده طلاق و افراد مطلقه و میزان و نحوه سازگاری زوجین با شرایط بعد از طلاق، زمینه انتخاب یکی از گزینه‌های تداوم زندگی مشترک یا جدایی و طلاق را فراهم می‌سازد. مقولات بدست آمده مذکور در فرایند ساخت نظریه مبنایی، خط سیر داستانی تغییر ساختار قدرت درون خانواده و ارزیابی‌های متفاوت زوجین از ازدواج و منافع زندگی زناشویی را بر اساس سطح رضایتمندی و خرسندی شخصی روایت می‌کند. در شکل ۱، الگوی نظری ارتباط بین مقولات عمده در سه سطح خرد، میانی و کلان با میزان رضایتمندی زوجین (مقوله اصلی) درون زندگی مشترک و تمایل آنها به طلاق ارائه شده است. مدل مذکور در قالب یک مدل نسبتاً انتزاعی، خط سیر این تغییرات را روایت می‌کند.

الگوی نظری تغییرات نهاد خانواده و تمایل زوجین به طلاق

از مجموع مطالعاتی که در حوزه گذار دوم جمعیتی و تأثیر آن بر سطوح مختلف جامعه و خانواده غربی صورت گرفته، به نظر می‌رسد که گذار دوم دیالوگی را بین دولت و مدرنیته ایجاد کرده و در جوامع غربی، معمولاً دولت حاصل نوسازی و مدرنیزاسیون است. از اینرو تغییرات ایجاد شده تحت تأثیر مدرنیزاسیون در سطح کلی جامعه و در سطح پایین‌تر خانواده، تغییراتی است که در اصل خود دولتهای این جوامع خواستار آن هستند و تضاد و تعارضی هم بین اهداف نهادهای مختلف جامعه (حکومت، دین و خانواده) تحت تأثیر پیشرفتهای روزافزون تکنولوژی و شیوع و گسترش ایده‌ها و سبکهای جدید زندگی بوجود نمی‌آید. ولی در جوامع پیرامونی نظیر ایران که تغییرات تاحدی برونزا و تاحدودی وابسته است، تنوعات گروهی و منطقه‌ای در درون و تفاوت در میزان تأثیرپذیری از بیرون، تغییرات درون جامعه را ناهمسان، ناپیکنواخت و ناهمزمان کرده است (سرای، ۱۳۸۵).

از سوی دیگر مدرنیته ایرانی بسیار متفاوت از غرب بوده و در فضای فرهنگی اجتماعی و سیاسی ایران شکل گرفته، بنابراین با وجود شباهت اسمی، به لحاظ محتوایی بسیار متفاوت از مدرنیته غربی است. مدرنیته ایرانی با سنتها تناسب ندارد گفتمانهای درونی آن ساختار نداشته و سامان‌مند نیست، در حالیکه در غرب، سنتها حذف و مدرنیته در همه سطوح مستقر گردیده و سنتهای جدیدی در آن خلق شدند. ویژگی دیگر مدرنیته ایرانی ابهام و سطحی بودن آن است، زیرا گفتمان‌های درونی آن ساختار نداشته و سامان‌مند نیست (آزاد ارمکی، ۱۳۷۹). از اینرو تکوین متفاوت جامعه ایرانی از جامعه غربی و اینکه در فاصله زمانی کوتاه‌تری از غرب، انتقال دوم جمعیتی در ایران، در برخی ابعاد (تغییرات فرهنگی و ارزشی در کنار تداوم باورهای زیر سطح جانشینی، کاهش میزان ازدواج و افزایش نرخ طلاق) بوقوع پیوسته، زمینه ایجاد برخی نابهنجاری‌های رفتاری و شکل‌گیری ایده‌های رقیب در جامعه و در بین خانواده‌ها را فراهم کرده است.

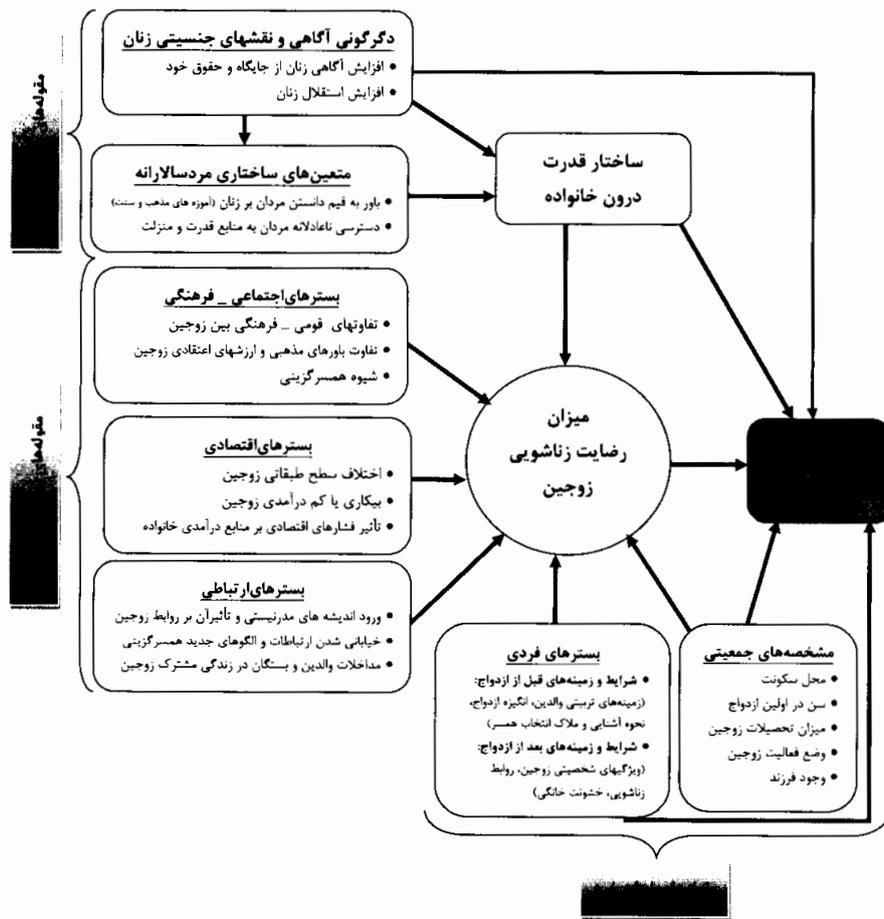
تحت این شرایط و به علت سرعت زیاد این تغییرات، برای نظام حاکم، امکان پرداختن دقیق به اینگونه مسایل و ایجاد زمینه‌ای برای حل این بحران‌ها در سریعترین زمان ممکن وجود ندارد. بدین جهت در سطح جامعه، تقابلی بین ارزش‌های سنتی و ایده‌های مدرن رخ می‌دهد و این تقابل و سردرگمی می‌تواند در ایجاد زمینه شکل‌گیری افکار و باورهای جدید در نوع نگرش افراد به محیط پیرامون و نحوه ایفای نقش‌هایی که تاکنون از آنها انتظار می‌رفته مؤثر باشد. خانواده هم به عنوان اصلی‌ترین نهاد جامعه از این شرایط بی بهره نخواهد ماند.

دولت که تاکنون مبلغ فرهنگ مردسالارانه در سطوح مختلفی از جامعه بوده و از طریق موقعیتهای ساختاری، ارزش‌های سنتی و آموزه‌های مذهبی، امتیازات ویژه‌ای را به مردان در عرصه‌های مختلف جامعه اعطاء و زمینه دسترسی نابرابر آنان را به منابع قدرت، ثروت و منزلت فراهم کرده است، در رابطه

با تغییرات جدیدی که در زمینه دگرگونی آگاهی زنان، تحت تأثیر افکارنوسازی در جامعه ایجاد شده، دچار مشکلی اساسی می‌شود. در این جامعه، دولت از طریق ایجاد امکانات لازم برای افزایش دسترسی زنان به تحصیلات دانشگاهی به عنوان ایجاد زمینه برابر در دسترسی زنان به موقعیتها در جامعه زمینه افزایش آگاهی آنان را از جایگاه و حقوق خود در جامعه و خانواده ایجاد کرده، قدرت چانه‌زنی زنان را در عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی افزایش داده و به مستقل شدن آنان کمک کرده است.

در چنین شرایطی تضاد بین الگوی سنتی ساخت خانواده مورد تأیید نظام پدرسالارانه و سبکهای جدید زندگی، زمینه را برای ایجاد تغییرات ساختاری درون نهاد خانواده فراهم کرده است. چون برابری جنسیتی نهادینه شده در سطح نهادهای فرد محور، زمینه ادامه تحصیلات عالی و دانشگاهی و مشارکت در نیروی کار را برای زنان فراهم کرده، اما در درون خانواده همچنان براساس کلیشه‌های جنسیتی مبنی بر اینکه زن را مادر خانواده و کسی که باید از بچه مراقبت کند، تلقی می‌کنند. به عبارت دیگر برخلاف نهادهای فرد محور، برابری جنسیتی در درون خانواده تحقق نیافته است. اقتدار و استقلال اقتصادی و شخصیتی زن تحصیلکرده و شاغل، توازن سنتی خانواده‌ای را که بر اقتدار و سلطه مرد استوار بوده برهم زده و منجر به بروز اختلاف در روابط زوجین شده است.

شکل ۱. الگوی نظری تغییرات نهاد خانواده و تمایل زوجین به طلاق در شهر تهران



گرایش فزاینده‌ای که به ارزیابی ازدواج و منافع زندگی زناشویی بر اساس سطح رضایت و خرسندی شخصی از آن در بین زوجین ایجاد شده، می‌تواند از بسترهای اقتصادی، اجتماعی- فرهنگی و ارتباطی که خانواده تحت آن شرایط زیست می‌کند و همچنین ویژگی‌های فردی زوجین متأثر شده و برحسب درک متفاوت هریک از آنها، به رضایت یا عدم رضایت از زندگی زناشویی منجر شده و نهایتاً به تصمیم‌گیری برای تداوم زندگی زناشویی یا طلاق بینجامد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

جامعه ایران بیش از نیم قرن است که به طور جدی دست به گریبان تغییرات اجتماعی-اقتصادی و فرازونشیبیهایی در فرایندهای جمعیت‌شناختی است. این تغییرات جملگی در مسیر توسعه و نوسازی شکل گرفته و به سرعت ساختارهای سنتی را دستخوش تغییر قرار داده است. نهاد خانواده یکی از نهادهایی است که هم در ساختار و هم کارکردهای خود تأثیر شگرفی را از این تغییرات پذیرفته است.

«روند کلی تغییرات خانواده در جریان گذار جمعیتی ایران، به لحاظ شکل به سوی خانواده هسته‌ای، به لحاظ همسرگزینی به سوی گسترش دایره اختیار دختران و پسران در انتخاب همسر، به لحاظ دوام ازدواج به سوی آسیب‌پذیری و به لحاظ فرزندآوری به سوی تقلیل سطح باروری است. در مجموع چنین به نظر می‌رسد که در جریان مدرن شدن جامعه، خانواده‌های بیشتری در معرض از هم پاشیدگی هستند» (سرایبی ۱۳۸۵).

مطالعات مختلف (آماتو ۱۹۹۷؛ گیدنز ۱۳۷۵؛ لسته‌هاک ۲۰۱۰) نشان می‌دهند که روند افزایش طلاق یک روند جهانی است و معلول تغییرات اقتصادی، جمعیتی، حقوقی، ارزشی و فرهنگی است. در این راستا جامعه ایرانی نیز در دو دهه اخیر به رغم سیاست‌گذاری‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی، به سمتی در حال حرکت است که روز به روز بر تعداد طلاق‌هایش افزوده می‌گردد. از سوی دیگر شواهد موجود حاکی از آن است که برخی روندها و پدیده‌هایی که در دهه‌های گذشته منجر به تحول و دگرگونی خانواده در جوامع غربی شده‌اند، امروزه به درجات مختلف در خانواده ایرانی ظهور یافته‌اند که از جمله آنها تغییر موقعیت و جایگاه زنان و موازنه قدرت آن‌ها با مردان، تغییر نگرش نسبت به نقش‌های خانوادگی (زن، شوهر، والدین، فرزندان)، دگرگونی ارزش‌ها، فردگرایی و افزایش میزان طلاق از جمله چالش‌های پیش روی خانواده هاست (آزاد ارمکی ۱۳۸۹).

بر این اساس در این مقاله تلاش شد با استفاده از استراتژی نظریه‌مبنایی، از یکسو با در نظر گرفتن شرایط خاص جامعه ایران، فهم جدیدی در قالب روابط و الگوهای معنادار در ارتباط با چگونگی تأثیر فرایند تغییر نگرش‌ها و ارزش‌ها بر تحولات خانواده ارائه شود و از سوی دیگر نظام مشترک معنایی و فهم تفسیری مطلقه‌ها از بسترهای زمینه‌ساز طلاق، مورد بررسی قرار گیرد. آنچه که از مرور و بازخوانی مکرر مفاهیم و مقولات تولید شده از مصاحبه‌های مطلقه‌های - مرد و زن - پژوهش که هر یک مسیرهای متفاوتی را در زندگی زناشویی طی کرده و به تجربه طلاق رسیدند بدست آمد، تأثیر قاطع دگرگونی‌های ارزشی و نگرشی - تحت تأثیر گسترش ورود و تأثیر اندیشه‌های مدرنیستی - در ایجاد تغییرات اساسی در سطوح مختلف جامعه و از جمله نهاد خانواده است.

در فرایند ارائه الگوی نظری تغییرات نهاد خانواده و تمایل زوجین به طلاق در شهر تهران، مقولات بدست آمده از مصاحبه‌های کیفی پژوهش در سه سطح کلان، میانی و خرد با درجات اثرگذاری متفاوتی بر تغییرات خانواده و روابط زوجین قابل تفکیک هستند. تأکید عمده‌ای که تئوری گذار دوم جمعیتی (لستهاق، ۲۰۱۰، ۱۹۹۵؛ لستهاق و نیدرت ۲۰۰۶؛ وندکا، ۱۹۸۷، ۲۰۰۱) بر تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های افراد جامعه، تحت تأثیر گسترش ورود و تأثیر اندیشه‌های نوگرایی و مدرنیستی دارد، از یافته‌های پژوهش قابل استنباط است.

یافته‌های پژوهش حکایت از دگرگونی در عرصه روابط خانوادگی (ارزش‌های فردی، روابط عاطفی)، ساختار قدرت درون خانواده، توزیع نقش‌ها، مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها، ارزش فرزند، حاکمیت هنجارها و نوع نگرش به اشتغال و وظیفه زن درون خانواده دارد. یافته‌ها بیانگر آن است که میزان تأثیرپذیری خانواده از ویژگیهای جامعه مدرن از جمله، افزایش سطح تحصیلات زنان، اشتغال زنان به مشاغل جدید، افزایش فردگرایی، افزایش فرصتها و تنوع انتخابها، انعطاف‌پذیری در مسیر زندگی و به هم خوردن تقسیم کار جنسیتی، بهره‌گیری از تکنولوژیهای مدرن ارتباطی (بویژه رسانه‌های خارجی) و گسترش سطح آگاهی‌ها، گرایش به استقلال و خود اثر بخشی فزاینده، در شکل‌گیری این دگرگونی نقش عمده‌ای داشته است.

بر اساس اصول روش نظریه بنیادی، زوجین (زن و مرد) به عنوان تصمیم‌گیرندگان امر طلاق، مقوله اصلی پژوهش هستند. گرایش فزاینده‌ای که به ارزیابی ازدواج و منافع زندگی زناشویی بر اساس سطح رضایت و خرسندی شخصی از آن در بین زوجین ایجاد شده، از ویژگیهای فردی زوجین و بسترهای اقتصادی، اجتماعی - فرهنگی و ارتباطی که خانواده تحت آن شرایط زندگی می‌کند تأثیر می‌پذیرد و بر حسب آستانه تحمل و درک متفاوتی که هر یک از زوجین از مجموعه این شرایط پیدا می‌کنند، به تصمیم‌گیری در جهت تداوم زندگی زناشویی یا اقدام به طلاق بینجامد.

اگر از منظر نظریه سازی به یافته‌های این پژوهش بنگریم می‌توان گفت از آنجائیکه هدف اصلی نظریه بنیادی دستیابی به یک نظریه برخاسته از بستر مطالعه است، لذا در این مطالعه ما توانستیم به مکانیسم پیچیده تصمیم‌گیری برای طلاق از دیدگاه زوجین طلاق گرفته (زن و مرد) دست یابیم. از جهت دیگر از آنجا که این مطالعه در کلانشهر تهران - پایتخت کشور ایران - صورت گرفته و این شهر به علت دارا بودن بالاترین میزانهای طلاق طی سالیان متمادی و همچنین بدلیل در برداشتن حجم انبوهی از جمعیت با قومیت‌های مختلف و ارزش‌ها و نگرش‌های مختص به خود، به عنوان محیط مورد مطالعه این پژوهش انتخاب شد، در بررسی فرایند تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های مد نظر این بررسی بسیار مفید بوده است.

گرچه الگوی نظری ارائه شده، از نتایج مصاحبه‌های صورت گرفته با افراد طلاق گرفته شهر تهران

بدست آمده و سعی شده در نمونه‌گیری از جامعه آماری، تفاوت‌های قومیتی، فرهنگی و سطوح مختلف تحصیلی و درآمدی مدنظر قرارگیرد، ولی با توجه به ویژگیهای فضای مدرن شهری تهران، ممکن است عوامل و زمینه‌های تأثیرگذار بر طلاق در محیطهای کوچکتر و سنتی تر به گونه‌ای متفاوت عمل کند، از اینرو باید در تعمیم آن به محیط‌های مورد مطالعه مشابه احتیاط لازم را مد نظر قرار داد. از سویی دیگر می‌توان با در نظر گرفتن این شرایط و کاربرد این مدل در محیط‌های فرهنگی متفاوت، در تعدیل یا ارتقاء کل و یا ابعادی از این الگوی نظری تلاش نمود.

منابع

- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۹)، جامعه‌شناسی خانواده ایرانی، چاپ دوم، تهران، نشر سمت.
- ادیب حاج باقری، محسن، سرور پرویزی و مهوش صلصالی (۱۳۸۶)، روشهای تحقیق کیفی، تهران، نشر و تبلیغ بشری.
- اسدی، عباس (۱۳۹۲)، همه چیز درباره طلاق توافقی، یادداشت حقوقی، سایت باشگاه خبرنگاران، در دسترس از:
<http://www.yjc.ir/fa/news4355768/>
- بستان (نجفی)، حسین (۱۳۸۳)، اسلام و جامعه‌شناسی خانواده، چاپ اول، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- پایگاه خبریویستا (۱۳۹۲)، حقوق زنان در طلاق غیابی از مردان مجهول‌المان، سایت پایگاه خبریویستا، در دسترس از:
[http://vista.ir/article212769./](http://vista.ir/article212769/)
- رفعت جاه، مریم (۱۳۷۸)، تأملی در هویت زن ایرانی، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ریاحی، محمد اسماعیل، اکبر علیوردینیا و سیاوش بهرامیکاکاوند (۱۳۸۶)، «تحلیل جامعه‌شناختی میزان گرایش به طلاق، مطالعه موردی شهرستان کرمانشاه»، پژوهش زنان، دوره ۵، شماره ۳، صص ۱۴۰-۱۰۹.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۶)، طلاق، پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن، چاپ اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- سرایبی، حسن (۱۳۸۵)، «تداوم و تغییر خانواده در جریان گذار جمعیتی»، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، سال یکم، شماره ۲، صص ۶۰-۳۷.
- سرایبی، حسن (۱۳۸۷)، «گذار جمعیتی دوم، با نیم‌نگاهی به ایران»، نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، سال سوم، شماره ۶، صص ۱۴۰-۱۱۸.

- سفیری، خدیجه، ابوعلی و داد هیر و سمیه طالبی اردکانی (۱۳۸۸)، «برساخت اجتماعی و فرهنگی مسأله اجرای مهریه در ایران: مطالعه کیفی انگیزه‌های زنان شیرازی از به اجرا گذاردن مهریه‌های خود»؛ فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۴۲، صص ۱۲۱-۸۹.
- عباسی شوازی، محمد جلال و عباس عسکری ندوشن (۱۳۸۴)، «تغییرات خانواده و کاهش باروری در ایران، مطالعه موردی یزد»، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۵، صص ۷۵-۲۵.
- علمی، محمود و سارا الیاسی (۱۳۸۸)، «عوامل اجتماعی مؤثر بر میزان پذیرش کلیشه‌های جنسیتی، مطالعه موردی زنان شاغل همسر دار شهرستان سراب»؛ جامعه‌شناسی، سال اول، شماره دوم، صص ۷۵-۵۳.
- عنایت، حلیمه و طاهره رئیسی (۱۳۹۱)، «سنجش عوامل مؤثر بر توزیع قدرت در خانواده»؛ زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۰، شماره ۱، صص ۴۰-۲۳.
- کلانتری، عبدالحسین؛ روشنفکر، پیام و جلوه جواهری (۱۳۹۰)، «آثار و پیامدهای طلاق؛ مرور نظام مند تحقیقات انجام شده در ایران با تأکید بر ملاحظات جنسیتی-۱۳۹۰-۱۳۷۶»، زن در توسعه و سیاست، دوره ۹، شماره ۳، صص ۱۳۲-۱۱۱.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ اول، تهران، نشرنی.
- مافی، پروانه (۱۳۸۸)، آسیب‌شناسی اشتغال و کارآفرینی زنان در ایران، سایت نظام جامع اطلاع‌رسانی اشتغال، در دسترس از:
http://www.jobportal.ir/s1/Default.aspx?ID2402_1_9016_2_9=
- محبی، سیده فاطمه (۱۳۸۰)، تبیین جامعه‌شناختی طلاق؛ اندیشه‌های راهبردی، زن و خانواده، صص ۳-۹۶۲. در دسترس از:
<http://olgou.ir/downloads/Ketab/ketab03/48.pdf>
- معیدفر، سعید (۱۳۹۲)، به علت حاکمیت فرهنگ مردسالاری به راحتی مردان از تخلفات مربوط به بی‌تعهدی به زندگی مشترک تبریته می‌شوند، پایگاه خبری تحلیلی پایگاه ۸، ۶ مهر ۱۳۹۲
- <http://www.istgah8.ir/Fa/>
- والچاک، ایوت و شیلا برنز (۱۳۶۶)، طلاق از دید فرزند، (ترجمه فرزانه طاهری)، تهران، انتشارات نشر مرکزی.
- Abbasi-Shavazi, MJ., and P. McDonald (2008), "Family Change in Iran: Religion, Revolution, and the State", in Jayakody, A. Thornton, and Axinn (eds.), *International Family Change: Ideational Perspectives*, Taylor &

- FrancisGroup, LLC, PP: 177-198.
- Abbasi-Shavazi M. J., P. McDonald and M. Hosseini-Chavoshi (2009), *Revolution and Reproduction: The Fertility Transition in Iran*, Springer.
- Amato, Paul R. and S J. Rogers, (1997), "A Longitudinal Study of Marital Problems and Subsequent Divorce", *Journal of Marriage and Family* 59(3): 612-624.
- Caldwell, J. C (1982), *Theory of Fertility Decline*, Academic Press, London.
- Cleland, J., and C.R. Wilson (1987), "Demand Theories of the Fertility Transition: An Iconoclastic View", *Population Studies* 41(1): 5-30.
- Creswell, J.W. (2005). *Educational research: Planning, conducting and evaluating quantitative and qualitative research* (2nd ed.), Upper Saddle River, N.J.: Pearson Merrill Prentice Hall.
- Glaser, B. & Anslem Strauss (1967), *The discovery of grounded theory*, Chicago Press.
- Gonzalez, Libertad; et al. (2009), "The Effect of Divorce Laws on Divorce Rates in Europe". *European Economics Review*, 53(2): 38-127.
- Good, W (1963), *World Revolution and Family Patterns*, London: Free Press of Glencoe.
- Lesthaeghe, R. & J. Surkyn (1988), "Cultural Dynamics and Economic Theories of Fertility Change", *Population and Development Review*, 14(1): 1-45.
- Lesthaeghe, R. (1995). "The Second Demographic Transition in Western Countries: An Interpretation." In K. O. Mason & A-M. Jensen (ed.s). *Gender and Family Change in Industrial Countries*. Oxford: Clarendon Press. pp.17-61.
- Lesthaeghe, R. J. & L. Neidert (2006). "The Second Demographic Transition in the United States: Exception or Textbook Example?" *Population and Development Review* 32(4): 669-698.
- Lesthaeghe, R, Neidert, Lisa & John Surkyn (2008), "Houshold Formation

- in the Second Demographic Transition in Europe and US: Insights from Middle Range Model.” Online available at: http://sdt.psc.isr.umich.edu/pubs/online/rl_romantic_unions_paper.pdf
- Lesthaeghe, R. (2010), “The Unfolding Story of the Second Demographic Transition.” Paper presented at the Conference on; Fertility in the History of the 20th Century – Trends, Theories, Public Discourses, and Policies, January 21-23, 2010, Berlin.
- Lindlof T.R., and B.C. Taylor (2011), *Qualitative communication research methods*, 3rd ed. ed. London: SAGE.
- Patton, M. (1990), *Qualitative evaluation and research methods*, Beverly Hills, CA: Sage, pp.169-186.
- Ravanera, R.Z., H.Y. Lee, F. Rajulton, and B. Cho (1999), “Should a Second Demographic Transition Follow the First? Demographic Contrasts: Canada and South Korea”, *Social Indicators Research* 47(1): 99-118.
- Richards, L. (2005), *Handling Qualitative Data, A Practical Guide*, London: Sage Publications.
- Strauss, A.L. & J. Corbin, (1994), “Grounded Theory methodology: an overview” in Denzin, N and Lincoln, Y (Eds.), *Handbook of Qualitative Research*, thousand oaks. California: Sage Publications.
- Van de Kaa, D. J. (1987), “Europe’s Second Demographic Transition”, *Population Bulletin*, 42 (1), Washington, PRB.
- Van de Kaa, D.J. (2001). “Postmodern Fertility Preferences: From Changing Value Orientation to New Behavior.” In R.A. Bulatao & J.B. Casterline (eds). *Global Fertility Transition. Population and Development Review* 27(Supp.): 290-331.
- Van de Kaa, D.J. (2002), “The Idea of a Second Demographic Transition in Industrialized Countries”, Paper presented at the Sixth Welfare Policy Seminar of the National Institute of Population and Social Security, Tokyo, Japan, 29 January, 2002.